



به پیش

ارگان سیاسی - تیوریک
سازمان انقلابی افغانستان

شماره اول

بهار 1387

پیشگفتار

کنگره مؤسس سازمان انقلابی افغانستان بر بستر تلاش ها و کوشش های یک و نیم ساله گروه پیشگام افغانستان در فضای دموکراتیک، وحدت و هم نظری اعضای شرکت کننده با ایمان به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و رهایی خلق دریند افغانستان از چنگال استثمار و امپریالیزم که در اول بهار 1387 در داخل افغانستان با پخش سرود جاودان انترناسیونال دایر شد، برای زحمتکشان کشور نوید تولد سازمان آهینی را داد که تا فتح قله های بلند پیروزی لحظه ای آرام نخواهد گرفت و با این کنگره، گروه پیشگام افغانستان رسماً به سازمان انقلابی افغانستان تغییر نام داد.

این کنگره که در فضای سرشار از روحیه انقلابی دایر گردید و اکثریت اعضای آن را جوانان پاکباز و مارکسیست تشکیل می داد، پس از تشکیل کمیته سه نفری گرداننده کنگره (ناظم، معاون ناظم و منشی) با رأی اکثریت اعضای شرکت کننده، به کارش آغاز کرد. یکی از رفقای کمیته تدارک برای برگزاری کنگره مؤسس در رابطه با وضعیت جهانی، وضعیت مارکسیزم در سطح بین المللی و اوضاع منطقه و افغانستان به صحبت مفصل پرداخت.

رفیق در قسمتی از سخنرانی اش گفت: «رفقا، ارزیابی جهانی فقط با بررسی سه تضاد اساسی جهان ممکن بوده، از روی این ارزیابی است که می توان موقعیت جنبش های آزادیبخش، امپریالیست ها و جنبش کمونیستی جهانی را بررسی کرد. در اوضاع کنونی، تضاد میان کار و سرمایه عمده نبوده، پرولتاریای کشورهای سرمایه داری با بحران بیکاری و گرسنگی روبرو نمی باشند، سرمایه داری با ریفورم های پیاپی در کشورهای شان با ارائه خدمات اجتماعی که از استثمار خلق های خود این کشورها و کشورهای نیمه سرمایه داری نشئت می گیرد، جنبش های پرولتاریایی را تا حدی رام ساخته، ولی این بدان معنی نیست که تضاد میان کار و سرمایه در کشورهای شان حل شده باشد. تا هنوز استثمار و ارزش اضافی شکل اصلی انباشت سرمایه را داشته و تفاوت طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در آن ها فاجعه بار می باشد.

تضاد میان امپریالیست ها با رشد ناموزون سرمایه رو به رشد بوده، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی با اینکه ایالات متحده آمریکا با بیشترین عاید، تسلیحات، پایگاه های نظامی، استثمار و اشغال غالب ترین نیروی امپریالیستی در سطح جهان به حساب می آید، اما امپریالیست های فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و چینی نیز در حال رشد بوده، همین حالا کشیدگی های معینی به خاطر مواد خام، بازار و نیروی کار ارزان زحمتکشان میان آنها در حال تبارز بیشتر می باشد و ممکن نیست تا چند سال آینده این کشیدگی ها به درگیری های محدود و حتی نامحدود نیانجامد. در شرایط کنونی تضاد میان خلق و امپریالیزم عمده ترین تضاد جهانی به حساب آمده، در سراسر جهان درگیری های گسترده ای با مایه گیری ازین تضاد در جریان می باشد که اکثر آنها در مقابله با امپریالیزم قرار دارند. این درگیری ها با گذشت هر روز در امریکای لاتین، آسیا و افریقا زبانه کشیده، روز تا روز شعله ورت می گردند.

اما بعد از تغییر ماهوی چین و آلبانی و فروپاشی سوسیال امپریالیزم و کشورهای اقمار آن در اروپای شرقی، نه تنها احزاب وابسته به سوسیال امپریالیزم، که بسیاری از احزاب و سازمان های چپ انقلابی نیز زیر تأثیر جو حاضر قرار گرفته، به احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات مبدل شدند؛ به این ترتیب این جنبش در سطح جهانی اُفت نمود و بسیاری از جنبش های رهاییبخش به سوی اسلام گرایی و ناسیونالیزم سیر نمودند. تجربه سه دهه گذشته نشان می دهد که اسلام گرایی، ناسیونالیزم و دموکراسی بورژوایی به توده های مردم سعادت و خوشبختی نیاورده، در کشور ما این حرکت ها جز فقر، اعتیاد، فساد، بیکاری، کشتار، مرض و مرگ و میر چیزی نصیب زحمتکشان نکرده است، لذا توده ها و مخصوصاً

زحمتکشان افغانستان به زودی درک خواهند کرد که راه نجات شان این ابزارهای امپریالیستی نه، که فقط علم مارکسیزم می باشد و برای خلق های جهان راهی جز رسیدن به سوسیالیزم و کمونیزم وجود ندارد.

حرکت های اخیر خلق های امریکای لاتین با تظاهرات وسیع آنان در مقابله با طرح تحمیلی بازار مشترک امریکا، خود به خود نشان می دهد که توفان مبارزه خلق های تمام قاره ها بر ضد امپریالیست ها و استثمار آنها بار دیگر در حال شکل گرفتن می باشد. تجاوز عریان امریکا بر عراق و افغانستان و کشتار وحشیانه توسط نیروهای امریکایی در بسیاری از مناطق جهان، دیر یا زود این جنبش را همه گیرتر می سازد و جز کمونیست ها کسی قادر نخواهد شد این توفان را هدایت نماید، به شرطی که جنبش های کمونیستی جهان از حالا به سازماندهی، کار میان توده ها و تشکیل پیشاهنگ بردازند و با ایمان به چنین راه و علمی کمر همت ببندند و برای قربانی در راه زحمتکشان آماده گردند...». رفیق مذکور در مورد موقعیت و وضعیت جنبش چپ افغانستان به جمع بندی اشاره کرد که در همین گنگره به تصویب می رسید و از بحث درین مورد خودداری کرد.

بعد از آن، رفیق دیگری از کمیته تدارک برای برگزاری کنگره، گزارش شانزده ماهه کار تشکیلاتی گروه پیشگام افغانستان را طور فشرده ارائه کرد:

«رفقا، اجازه دهید که به نمایندگی از کمیته تدارک گروه پیشگام افغانستان، گزارش فعالیت ها و دستاوردهایی که در 16 ماه گذشته این کمیته در بخش های تشکیلات، آموزش و نشرات داشته، به شما ارائه نمایم. قبل از اینکه در مورد بخش های کاری گروه پیشگام افغانستان صحبت کنم، می خواهم نظر گذرایی بر تأسیس کمیته تدارک این گروه داشته باشم.

گروه پیشگام افغانستان در مبارزه با افکار غیرانقلابی و فاشیسم حاکم بر تشکیلات سازمان رهایی افغانستان، پس از دیدارها و نظرخواهی های متعدد در 21 عقرب سال 1385 خورشیدی ایجاد گردید. رفقای انقلابی ما که دیگر نمی توانستند در چارچوب استبداد حاکم بر سازمان رهایی و ابهام گرایی سیاسی آن، مبارزه شان را به پیش ببرند، تصمیم گرفتند تا در چارچوب تشکیلات جدید و با خط روشن سیاسی، مبارزه خستگی ناپذیری را برای رهایی خلق افغانستان و خلق های جهان از استعمار و استثمار ادامه دهند. گروه پیشگام افغانستان بدین منظور در اولین نشست اش موارد آتی را فیصله نمود:

1. تا ایجاد کنگره مؤسس، گروه پیشگام افغانستان منحصراً کمیته تدارک، کارهای تشکیلاتی، آموزش و نشرات را به پیش برد.

2. تا جمع بندی کامل از گذشته جنبش چپ و به ویژه سازمان رهایی افغانستان، اختلافات کلیدی گروه با سازمان رهایی در چهار مسئله اساسی (حرکت موهوم، سانترالیزم استبدادی، انجوغرایی و برخورد کاسبکارانه با سازمان پایه ای) مشخص گردید.

3. نوشته ای به منظور تأسیس گروه پیشگام افغانستان (در راه برابری به پیش) ترتیب و به دسترس رفقا و جنبش چپ افغانستان گذاشته شود.

4. گروه تا برگزاری کنگره مؤسس باید از لحاظ کمی و کیفی توسعه یابد و زمینه های برگزاری چنین کنگره ای تا یک و نیم سال آینده فراهم گردد.

5. در مورد اهمیت حق العضویت با رفقا صحبت بیشتر و بر جمعآوری آن تأکید شود.

6. پنهانکاری یکی از اصول اساسی تشکیلات قرار داده شود.

گروه پیشگام افغانستان در 16 ماه گذشته توانست فیصله های نخستین جلسه اش را با وجود شماری از مشکلات موفقانه به انجام برساند. در این جا تلاش می کنم تا در سه مورد به دستاوردهای گروه اشاره نمایم:

1. **تشکیلات:** گروه پیشگام افغانستان پس از ایجادش از لحاظ کمی و کیفی به سرعت توسعه یافت. نشست های دو نفره و سه نفره به هشت نفره گسترش یافت و بالاخره گروه پیشگام افغانستان توانست در کمتر از یک سال حوزه های متعدد تشکیلاتی را ایجاد نماید، در همین حال چند کمیته ولایتی نیز تشکیل و ارتباطات فردی با شماری از رفقا افزایش یافت. گروه توانست در این مدت عده ای از رفقا را در چارچوب تشکیلات تنظیم کند و به شماری از آنان وظایف تشکیلاتی محول نماید.

گروه پیشگام افغانستان در ماه جوزای 1386 از نخستین شهید جریان شعله جاوید (سیدال سخندان) با نصب پوسترهایش در پوهنتون کابل و پوهنتون پولی تخنیک کابل تجلیل به عمل آورد و بدین ترتیب قسمت کوچکی از دین بزرگی را که سیدال شهید بر انقلابیون کشور ما داشت، ادا نمود. این تجلیل یک بار دیگر نشان داد که با وجود معامله گری های شماری از سازمان های چپ، شعله ای های راستین زنده اند و چون خاری در چشم دشمن می خلند. در همین حال کمیته تدارک برای تهیه اسناد کنگره مؤسس (اساسنامه، برنامه، مشی و جمع بندی از جنبش چپ) تلاش کرد و پس از ماه ها کار روی این اسناد، آن را برای تصویب کنگره مؤسس آماده ساخت. همچنان برای برگزاری کنگره مؤسس، کار خستگی ناپذیری صورت گرفت و روی میکانیزم کنگره، شرکت کنندگان، محل، زمان و آجندای آن تا برگزاری عملی اش به طور مستمر کار شد.

گروه پیشگام افغانستان در زمینه های سیاسی نیز موضع گیری روشن نمود و در مورد حوادث جاری نظراتش را طی اعلامیه ها و نوشته های داخلی ابراز داشت. گروه توانست بیشتر از 16 جزوه را تهیه نماید و در شش اعلامیه، موضع گیری هایش را در قبال حوادث داخلی و خارجی اعلام دارد.

گروه با وجود مشکلات فراوان مالی، توانست مصارف کاری اش را از طریق حق العضویت ها و اعانه های رفیقانه تمویل و بنیه مالی اش را تقویه کند. از این حق العضویت ها و اعانه ها برای کار دموکراتیک، کمک به شعله ای ها، آموزش رفقا و دیدارهای تشکیلاتی استفاده به عمل آمده است.

2. **آموزش:** یکی از وظایف اساسی کمیته تدارک، آموزش رفقا به شمار می رفت. از اینرو گروه توانست در کمتر از یک سال در کنار دیدارهای فردی، 12 کمیته آموزشی منظم را ایجاد و به کار آموزش رفقا رسیدگی کند. در همین حال برنامه آموزش زمستانی که شامل پاسخ به 500 سؤال و چند نوشته دیگر بود، نیز تهیه و در دسترس رفقا قرار داده شد.

گروه با در نظر داشت نیاز رفقا و وضعیت کنونی توانست جزوه های آموزشی ای را تهیه نماید که پاسخگوی نیازهای تیوریک و سیاسی رفقا باشد. از اینرو جزوه های «سانترالیزم دموکراتیک چیست؟»، «آزاد بازار، بلایه او بیوزلی»، «جامعه مدنی چیست و ابزار کدام طبقه است؟»، «پنهانکاری را رعایت نماییم»، «جنگ زرگری زبانی به خاطر چیست؟»، «یوناما ته مخ، مارکسیزم ته شا» و... در دستور کار قرار گرفت.

به طور خلاصه گفته می توانیم که در 16 ماه گذشته شمار زیادی از رفقا از کار آموزشی مخصوصاً آگاهی از وضعیت

کنونی چنان سود بردند که معترف اند در طول سال های گذشته چنان دانشی کسب ننموده بودند و به این خاطر بیشتر از 16 جزوه تهیه و در 400 نسخه چاپ شد.

3. **نشرات:** در اولین نشست گروه پیشگام افغانستان، با اکثریت آرا فیصله شد تا کار نشرات به شکل جدی روی دست گرفته شود و به این منظور نشریه دموکراتیک با خط جدید فکری نشر گردد. نشریه دموکراتیک در 15 شماره که نخست تیراژ آن 1000 و بعدها با در نظر داشت وضعیت مالی گروه به 500 نسخه کاهش یافت، بیشتر از 146 عنوان را در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی - هنری و گزارشی به نشر سپرد.

در همین حال به خاطر کار بیشتر آموزش و مطالعه آفاقی رفقا، جزوه های تشکیلاتی و جزوه های مفید آموزشی دیگر چندین بار چاپ و نشر گردید و به دسترس رفقا قرار داده شد...

بعد از ارائه ی کار تشکیلاتی، اعضای کنگره بر ضرورت تغییر از گروه به سازمان به بحث پرداختند و به اتفاق آراء به توافق رسیدند که گروه نمی تواند منبع وضعیت ما را از لحاظ تشکیلاتی، کیفی و کمی به نمایش بگذارد، بناً گروه باید به سازمان ارتقا نماید، بنابراین رفقای شرکت کننده بر تصویب نام سازمان به بحث پرداختند که از هشت نام پیشنهاد شده، «سازمان انقلابی افغانستان» با رأی اکثریت اعضای کنگره به تصویب رسید. کنگره مؤسس بعد از تصویب نام سازمان، با بحث های عمیق، همه جانبه و مسوولانه بر برنامه، اساسنامه، مشی و جمع بندی که توسط کمیته تدارک کنگره ترتیب شده بود، به کارش ادامه داد. هر ماده برنامه و اساسنامه و هر پاراگراف مشی و جمع بندی به بحث و رأی گذارده شد و بعد از تعدیلاتی در برخی از ماده ها و بخش ها و رأی گیری روی هر ماده و پاراگراف به تصویب رسیدند.

مسوول اجرایی، مرکزیت و اعضای علی البدل مرکزیت سازمان با رأی گیری و تأیید اکثریت اعضای کنگره طوری برگزیده شدند که در آن روحیه ای از خود گذری و عطش برای پیشبرد اهداف سازمان موج می زد و در تاریخ جنبش مائوتسه دون اندیشه ی کشور ما بی نظیر بود، چنانچه شرکت کنندگان در کنگره و همه اعضا با رأی و اعتماد به این رهبری بعد از این تصویر خود را در آن خواهند دید.

کنگره با بحث روی کار دموکراتیک، نشرات و مسئله ی مالی و وظیفه ی سپردن به مرکزیت سازمان جهت تشکیل بیوروی سیاسی، تقسیم وظایف، تهیه ی آرم سازمان و تصویب های متناسب با وضعیت کنونی کشور درین موارد بعد از دو شبانه روز به کارش پایان داد.

اعضای کنگره با به سر رساندن چنین وظیفه ی خطیری، با اینکه معتقدند فیصله های شان هرگز بی نقص و عیب نخواهد بود و با این اعتقاد و اعتماد که در جریان پراتیک انقلابی بر این کمبودها غلبه خواهند کرد و در کنگره بعدی به ارزیابی و اصلاح آن ها خواهند پرداخت، با شعار جاودانگی م.ل.ا و رهایی خلق افغانستان کمر همت بسته و با حمایت از مرکزیت سازمان و عزیز پنداشتن فیصله های کنگره، در توفان بی امان مبارزات خلق افغانستان قدم می گذارند.

سازمان انقلابی افغانستان که اینک از درون شکست ها و پیروزی های بی شماری به توفان پهلوی می زند، تک تک رهبری و اعضای آن تجارب چندین ساله ی مبارزات مارکسیستی، جنگ مسلحانه و کار توده ای را پشت سر گذاشته، با کوله باری از تجربه و درگیری، با نه گفتن به اپورتونیزم و فاشیزم سازمان رهایی افغانستان و با پذیرش این انتقاد از سوی آن اعضای سازمان انقلابی که در باتلاق سازمان رهایی برای مدتی اتراق کرده بودند، پا به عرصه ی کارزار تازه ای می گذارند. سازمان انقلابی افغانستان امیدوار است که با درگیری از شکست ها و اشتباهات سازمان های چپ انقلابی افغانستان که

اینک به پیشگاه این جنبش تقدیم می گردد، با دست رد گذاردن بر اپورتونیزم راست و چپ و کینه ی آتشین در مقابل استثمار و سرمایه در راه رهایی خلقش پیشاهنگ و جلودار بماند و برای تشکیل حزب واقعی رنجبران افغانستان، بی مکثی به پیش تازد.

مرگ بر امپریالیزم در راه سوسیالیزم، به پیش!

سازمان انقلابی افغانستان

بهار 1387

مقدمه

توفان انقلابی هر چند گُند، اما بی مهابا به پیش می تازد. گرچه زوزه های بورژوازی در نابودی سوسیالیزم، شکست مارکسیزم و جاودانه بودن سرمایه داری گوش بشریت را می آزارد و درین میان مرتدان روسی و چینی به پای این جاودانگی خون پرولتاریا را می ریزند، هرگز قادر نخواهند شد تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را از بین ببرند. تا وقتی این تضاد وجود دارد، آب خوش از گلوی سرمایه فرو نخواهد رفت و هر لحظه خود را بر دار خلق، حلق آویز خواهد دید. این قانونمندی بشریت است که زمان را از آن گریزی نیست.

با اینکه امپریالیست های خونخوار در آسیا، افریقا و امریکای لاتین به غارت و چپاول عریان زحمتکشان می پردازند، اما جنبش های رهایی بخش کمونیستی به اشکال گوناگونی درین قاره ها سر بالا کرده، می روند تا بنیاد سرمایه را بلرزاند. تجاوز، اشغال، قتل، فقر و کشتار امپریالیستی از مشخصات اصلی زمان ماست که از یک طرف با سرکوب خلق ها و از سوی دیگر با رقابت ها و گلو دریدن های سرمایه داران با یک دیگر همراه می باشد. رقابت های تسلیحاتی، اشغال عریان کشورها، مواد مخدر، ایدز، فقر، بیکاری، تروریسم و غیره سیمای دوران کنونی را ساخته و تا وقتی پرولتاریای جهانی تحت رهبری احزاب پیشاهنگ شان بپا نخیزند و بر این همه خون و خدعه، بساط برابری کمونیستی را نگسترانند، رنج بشریت را پایانی نیست.

کشور اشغال شده و فیودال زده ای ما که از سال های سال با سلول سلول جاننش کودتاها، تجاوز، اشغال، کشتار و یلغارها را از سوی کفتاران فیودال و گرگان سرمایه حس کرده، اینک در بدترین دوران عمرش به سر می برد. از یکسو امپریالیسم امریکا و متحدان اروپایی آن به فکر اشغال درازمدت و استقرار پایگاه های دایمی در سرزمین ما اند و از سوی دیگر فاشیست های مذهبی (طالب و تنظیمی) با جواسیس خلقی و پرچمی و تکنوکراتی می خواهند آخرین قطرات خون مردم ما را بمکند و عزت و شرف ملت ما را به پای اشغال فدا کنند.

در چنین شرایطی اگر کمونیست های انقلابی، با علم رهایی پرولتاریا و گردان پیشاهنگش رهبری زحمتکشان را به دست نگیرند، با نبرد خلق به جنگ طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات نپردازند و ایادی بومی آن را در دریایی از خون و خاکستر غرق نسازند، ممکن نیست خلق نامراد ما لذت زندگی را بچشند. این امر بزرگ را هیچ نیروی مذهبی، تجزیه طلب و ناسیونالیستی به فرجام رسانده نمی تواند. قانونمندی حرکت بشریت در پرتو ماتریالیسم تاریخی، این وظیفه را فقط بر دوش انقلابیون کارگری گذاشته و هیچ نیرویی یارای انجام دادن آن را ندارد.

سازمان انقلابی افغانستان با درک واقعی از دشواری های این راه خارااین با تعهد به توده های نامراد کشور و تکیه بر بهترین رزمندگان کمونیست، اینک به دریای توفانزای این حرکت پهلوی می زند، تا با مبارزه در برابر تمامی گرایشات اپورتونیستی، با تعهد خلل ناپذیر به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و با پابندی به اصول تشکیلات کمونیستی در راه بی چیزترین طبقات بی ترلز گام بردارد.

سازمان انقلابی افغانستان بعد از این، نشریه ی «به پیش» را به عنوان ارگان سیاسی-تیوریک خود برگزیده که هر از گاهی با در نظر داشت ضرورت های تیوریک سازمان آن را به چاپ می رساند و اینک در شماره اول، سند مهم جمع بندی از جنبش چپ کشور و مشی سازمان انقلابی، مصوبه نخستین کنگره سازمان را به نشر می رساند. مطمئناً این نوشته از طرف افراد و تشکلات وفادار به جنبش کمونیستی افغانستان به بحث و نقد گرفته خواهد شد. ما چشم به راه آن رفقای انقلابی

هستيم كه با انگشت گذاردن هاي دقيق خود بر كمبودهاي اين نوشته، سازمان انقلابي افغانستان را در به سر رساندن هدف مشترك كه نابودي امپرياليزم و برپايي سوسياليزم است، همگامي نمايند.

نگاهی به گذشته ی جنبش چپ

مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون با دو خصلت عملی و طبقاتی و سه جزء (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی)، علم رهایی پرولتاریاست که در دوران رقابت آزاد سرمایه توسط پیشوایان کبیر پرولتاریا (مارکس و انگلس) تدوین گردید.

مارکس و انگلس با ارزیابی شرایط سرمایه داری قرن 19 معتقد بودند که انقلاب پرولتاریایی در کشورهای پیشرفته صنعتی، یکباره صورت خواهد گرفت و سرمایه داری به عنوان طبقه جهانی با اعمال دکتاتوری پرولتاریا از میان برداشته خواهد شد. با گذار سرمایه داری از دوران رقابت آزاد به انحصار و امپریالیزم که شاخص ترین ویژگی آن صدور سرمایه بود، لنین رهبر بلشویک های روسیه، با ارزیابی مارکسیستی از وضعیت جدید به این نتیجه رسید که انقلاب پرولتاریایی می تواند در کشور واحد و ضعیف ترین حلقه امپریالیستی به پیروزی برسد و بدینصورت انقلاب سوسیالیستی روسیه در 1917 پرچم پیروزی را بر ویرانه های سرمایه بر افراشت و لنینیسم؛ مارکسیزم عصر امپریالیزم تعریف شد. بعد مائوتسه دون رهبر حزب کمونیست چین، تیوری انقلاب در کشورهای نیمه فیودالی از طریق جنگ طولانی، راه محاصره شهرها از طریق دهات، انقلاب دموکراتیک نوین و رسیدن به سوسیالیزم را در پرتو مارکسیزم-لنینیسم به پیروزی رساند و تیوری های جدیدی را برگنجینه پُر بار مارکسیزم-لنینیسم افزود.

تیوری انقلاب فرهنگی مائو در چین (1956-1976) که جنبش بزرگ کمونیستی جهت خشکاندن بقایای فکری بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به راه افتاد و اولین تجربه کمونیستهای جهان بعد از احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی بود، لاید نمی توانست با اشتباهاتی همراه نباشد، تجربه سترگ و گرانمایی بود که با پیروی از آن کمونیست هایی بر قدرت می توانند از فاجعه احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی در حد معینی جلوگیری نمایند و نمی تواند تیوری پر باری بر علم مارکسیزم به حساب نیاید.

انقلاب اکتوبر، اولین کشور سوسیالیستی جهان را در اتحاد شوروی بنیان گذاشت (گرچه کمون پاریس در 1871 اولین بار قدرت دولتی را برای 72 روز به شوراهای کارگری تفویض کرد و به علل گوناگونی که مارکس از آن جمع بندی مبسوطی ارائه داد، توسط ارتش سرمایه سرنگون گشت) و در برابر توطئه های بزرگ امپریالیستی مقاومت نمود.

لنین رهبر کبیر پرولتاریا و پیشوای انقلاب اکتوبر به زودی بعد از پیروزی انقلاب در 1924 پدرود حیات گفت و ستالین جانشین او شد. ستالین با این که در پیاده نمودن سوسیالیزم و مخصوصاً پیروزی بر فاشیزم در جنگ دوم جهانی نقش به سزایی ایفا کرد، اما اشتباهات بزرگ و دردناکی را در از میان بردن دموکراسی تشکیلاتی و تصفیه های درون حزبی مرتکب شد و ابتکار و خلاقیت را تا حدی از حزب کمونیست گرفت. با این اشتباهات و عوامل دیگر، راه عروج نیکیتا خروشچف بر مسند قدرت در 1953 باز شد.

خروشچف طی کنگره های 20 و 22، ستالین را به عنوان دکتاتور و جنایتکار محکوم نمود و تصفیه های عمیقی را به خاطر از میان برداشتن انقلابیون قدیمی حزب به راه انداخت و مترادف با آن، ترهای ریویزیونیستی خود را به عنوان مشی و رهنمای جنبش جهانی مطرح کرد که شامل همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز با حزب عموم خلق و دولت عموم خلق بود و برای کشورهای جهان سوم نسخه راه رشد غیر سرمایه داری را تجویز نمود. او بدین گونه بر مبارزه طبقاتی و انقلاب مُهر پایان گذاشت و بالاخره با به قدرت رسیدن باند برژنف و تغییرات اساسی در روابط

اقتصادی و نظامی اتحاد شوروی بعد از سال 1968 به سوسیال امپریالیزم تمام عیار مبدل گشت که در 1991 فرو پاشید.

حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی بر ضد این ترزا بپا خاستند و بدین ترتیب انشعاب عمیقی، جنبش بین المللی کمونیستی را فرا گرفت. حزب کار آلبانی به رهبری انور خوجه بعدها در مخالفت با اندیشه مائوتسه دون قرار گرفت و بعد از فروپاشی اتحاد شوروی با مداخله مستقیم امپریالیست ها در یوگوسلاویا و آلبانی، یوگوسلاویا توتۀ توتۀ و آلبانی به کشور سرمایه داری تغییر ماهیت داد. حزب کمونیست چین بعد از مرگ مائو و به قدرت رسیدن باند دنگ شیائوپنگ و طرح تیوری سه جهان، آرام آرام راه احیای سرمایه داری را در چین باز کرد و بدینگونه ترزهای دنگ شیائوپنگ در خیانت به کمونیزم کمتر از خروشچف نبود.

با علنی شدن پولیمیک جنبش بین المللی در 1342، ریویونیوزم خروشچفی با تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان راهش را در کشور ما باز کرد. این حزب به زودی با انشعابات روبرو شد و از درون آن ستم ملی و جناح پرچم برآمد. این حزب در 1344 در انتخابات دوره دوازده شورا شرکت کرد و چند عضو را به پارلمان فرستاد و با انتشار جراید «خلق» و «پرچم»، ریویونیوزم را در میان طیف وسیعی از روشنفکران ناراضی تیوریزه کرد و نیروی بزرگی را گرد آورد.

سازمان جوانان مترقی در 1344 و در جریان برخورد سوم عقرب شکل گرفت. در ابتدا محافل محمودی ها، یاری ها و باختری طی نشست دست به ایجاد «سازمان جوانان مترقی» زدند که بعد محافل انجنیر عثمان و رستاخیز نیز به آن پیوستند. این سازمان در سندی که به «آب» مشهور گشت، مبارزه بر ضد ریویونیوزم را در محراق مبارزاتی اش قرار داد و به زودی در میان روشنفکران با تأکید بر مبارزه قهری و نفی پارلمانتاریزم، حزب دموکراتیک را منزوی ساخت. در 15 حمل 1347 اولین شماره «شعله جاوید» تحت رهبری سازمان جوانان مترقی به نام «ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین» به چاپ رسید و بعد از 11 شماره در سرطان همان سال توقیف شد. سازمان جوانان مترقی و جریان زیر رهبری اش به زودی در میان روشنفکران چپ ریشه گرفت و در انتخابات 1348 اتحادیه محصلان پوهنتون کابل در رأی گیری به تنهایی از تمامی جریانات دیگر پیشی گرفت.

فعالیت سازمان جوانان مترقی که زیر رهبری انقلابی بزرگی چون رفیق اکرم یاری قرار داشت؛ شکل علنی، قانونی و روشنفکری به خود گرفت و در عمل جز به راه اندازی اعتصابات و تظاهرات کاری انجام نداد. عوض آنکه جریان گسترده شعله را با ایدئولوژی طبقه کارگر در یک تشکیلات منضبط سازماندهی می کرد و به کار توده ای، کار مخفی و تربیه افراد حرفوی میپرداخت، زیر تأثیر جریان رفت و عوض ریشه گرفتن در میان توده ها، در سطح باقی ماند و طرحی برای تشکیل حزب طبقه کارگر ارائه نکرد. بدین ترتیب سازمان جوانان مترقی بدون داشتن یک مشی مدون مبارزاتی روزمره و درازمدت، بعد از توقیف شعله جاوید و منع تظاهرات و اعتصابات از سوی حاکمیت، عملاً بیکار ماند و این بلاتکلیفی که با مبارزه ایدئولوژیک همراه نبود، تضادهای خفته درون سازمان و جریان را تقویت کرد و برای بار اول در 1349 انشعابی در آن رخ داد.

انشعاب کنندگان به رهبری انجنیر عثمان، «پس منظر تاریخی» را نوشتند و به گروه «پس منظر» معروف شدند. این گروه قادر به ارزیابی دقیق از کمبودهای سازمان جوانان مترقی نشد و از یک ارزیابی دقیق مارکسیستی به دور ماند، لذا قادر به ارائه الترناتیوی نگردید و به زودی به بی عملی و انحلال گرایید.

انشعاب دوم در 1352 صورت گرفت. عده ای از کادرهای شعله جاوید با آگاهی از کمبودهای سازمان جوانان مرفی و تجربیات تشکیلاتی کمونیست های منطقه، انتقاداتی را بر رهبری سازمان جوانان مرفی مطرح نمودند که بعد به انتقادیون معروف شدند و آنانی که از رهبری سازمان جوانان مرفی دفاع میکردند، به مدافعیون مشهور گشتند و بالاخره انتقادیون «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش» را نوشتند و گروه انقلابی خلق های افغانستان را ایجاد کردند.

«گروه انقلابی» بر کار تشکیلاتی، مخفی کاری و مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون تأکید کرده، با این که جریان را از سر درگمی بیرون کشید، خود به اشتباهات معینی غلتید که در «مشعل رهایی» فورموله شده است. گروه انقلابی در 1354 تصمیم به جمعبندی از کارش گرفت که انشعابی در آن رخ داد. انشعابیون، گروه انقلابی را متهم به برخورد ایده آلستی به اخلاقیات و متهم به اکونومیزم نموده، «ایدیولوژی چیست؟» را نوشتند و بعد «سازمان تدارک و ایجاد حزب کمونیست افغانستان» را ایجاد و نشریه اخگر را انتشار دادند و به سازمان اخگر معروف شدند. این سازمان که با روحیه فرار از کار پر مشقت در داخل و تکیه بر اخلاقیات و گرایشات روشنفکرانه ایجاد شده بود، قادر به ارائه الترناتیوی نشد. اخگر بعد از مرگ مائو و اختلاف میان چین و آلبانی به نظرات آلبانی پیوست. تشکیلات آن در خارج فعال بود و شرکت در جنگ ضد روس را رد می کرد. بعد از انشعابات پی در پی که بخشی از آن به حزب کمونیست افغانستان پیوست، عملاً از میان رفت. گرچه با کودتای هفت ثوریکی از رهبران این جریان (انجنیر توریالی) در جنگ شرکت کرد و تصمیم به جمعبندی از کار اخگر داشت، اما گلوله هفت ثوری ها امانش نداد و در دره شنیکر کنر به خیل جانباختگان چپ پیوست.

سازمان جوانان مرفی که آخرین جلسه جمعبندی اش را در 1354 برگزار کرد، نه تنها به نتایجی دست نیافت، که با علم شدن انتقادات جدید و بگومگوهای تند میان شرکت کنندگان کنفرانس، به عنوان یک سازمان کاملاً از میان رفت. کودتای هفت ثور ضربه سنگینی بر چپ انقلابی افغانستان وارد نمود. گروه انقلابی خلق های افغانستان که در آن زمان مهمترین سازمان علمبردار شعله جاوید و مخالف کودتا بود، در برابر آزمون سختی قرار گرفت. چگونگی واکنش در برابر ریویزیونیست هایی بر قدرت از وظایف اولیه چپ انقلابی، مخصوصاً گروه انقلابی خلق های افغانستان بود و تدوین مشی جدید نمی توانست در میان رهبری و کادرهای «گروه» بحث های تیوریکی را بریانگیزد. «محفل شمالی» به رهبری مجید کلکانی که در 1353 به «گروه انقلابی» پیوسته بود، با سه اختلاف (جنگ توده ای یا جنگ چریکی، چگونگی وحدت مارکسیست-لنینیست ها، رد یا قبول تیوری سه جهان) انشعاب نمود و سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را ایجاد کرد. بدین ترتیب دومین انشعاب در گروه انقلابی تکمیل گشت.

ما درینجا تشکلات جنبش چپ انقلابی را در بعد از کودتای هفت ثور به طور خلاصه ارزیابی می کنیم.

سازمان رهایی بخش خلق افغانستان (سرخا)

بعد از آن که سازمان جوانان مرفی در 1354 با آخرین نشست از میان رفت، صادق یاری با عده ای از فعالان شعله جاوید این سازمان را بنا نهاد. تشکیلات آن هنوز محدود به کابل بود که کودتای هفت ثور به وقوع پیوست. این سازمان در 4 سرطان 1357 شبنامه ای را با جزوه «چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی ملی در افغانستان» در کابل پخش کرد. در این شبنامه که تحلیلی از اوضاع سیاسی-اجتماعی افغانستان ارائه شده بود، کودتای هفت ثور به عنوان پیروزی مزدوران سوسیال امپریالیزم محکوم شده و از نیروهای انقلابی خواسته بود تا در برابر کودتا موضع بگیرند. این اعلامیه که با دید

مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه مائوتسه دون نوشته شده بود، نشان می داد که سازمان «سرخا» با جنگ توده ای طولانی موافق است.

به تعقیب آن یکی از اعضای رهبری سرخا (عظیم سیاه) توسط اگسا دستگیر شد که به زودی تن به خیانت داد و روابط تشکیلاتی سرخا را افشا نمود که اکثریت اعضای رهبری و صفوف در کابل دستگیر شده، زندانی و یا به شهادت رسیدند. چند تن از فعالان سرخا که قادر به فرار و یا از زندان زنده برآمدند، بعداً در تشکیل «سازمان پیکار» نقش مهمی داشتند. سرخا بدون این اعلامیه و نوشته قابل قدر «چگونگی رشد بورژوازی ملی در افغانستان» سند دیگری از خود بجا نگذاشته تا بیشتر در مورد موضع گیری های ایدئولوژیک آن بحث می کردیم. سازمان سرخا با این ضربه کاملاً از هم پاشید.

سازمان پیکار افغانستان

بعد از فروپاشی سازمان سرخا، بقایای این سازمان با دو گروه کوچک دیگر در جدی 1358 سازمان پیکار افغانستان را بنیان گذاشتند. این سازمان معتقد به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بود و بر ضد تجاوز شوروی با شعار شرکت در جنگ مسلحانه توده ها فعالیت اش را آغاز کرد. در کابل و لوگر پایگاه های کوچکی داشت. «رستاخیز» ارگان سیاسی - تیوریک «پیکار» بود که فقط دو شماره از آن به نشر رسید. این سازمان که بر اندیشه مائوتسه دون تأکید داشت، سازمان رهایی و ساما را به خاطر پذیرش شعار جمهوری اسلامی، راست رو دانسته، شدیداً مورد انتقاد قرار می داد. «پیکار» همچنان سازمان رهایی را به خاطر قبول تیوری سه جهان، ریویزیونیست می نامید. سازمان پیکار از تشکیلات و سازمان دهی منضبطی بر خوردار نبود، لذا از حوزه های تشکیلاتی، کار تیوریک، پرداخت حق العضویت، پنهانکاری و کار پر حوصله توده ای به عنوان یک سازمان قوی مارکسیستی در آن چیز مهمی به چشم نمی خورد. مبارزه ایدئولوژیک، پرورش کادرهای حرفوی و برنامه مشخص مبارزاتی، از کمبودهایی بود که سازمان پیکار تا آخر قادر به غلبه بر آنها نشد.

در جریان دستگیری های سال 1361 در کابل یک تن از فعالان پیکار به نام «حکیم توانا» بعد از دستگیری خود را به دشمن فروخت و به عنوان جاسوس شرف باخته، تمامی روابط و مناسبات سازمان خود را و تا جاییکه از سازمان های انقلابی دیگر اطلاع داشت، افشا نمود و بعد زیر نظر روسها کتابی را بنام «شکست ستراتیژی مائوئیزم در افغانستان» نوشت و به این شکل به عنوان خاین ترین فرد در تاریخ جنبش انقلابی افغانستان شناخته شد، درحالیکه عده ای دیگر از کادرهای این سازمان با مقاومت سرسختانه حاضر نشدند، یک کلمه از رازهای سازمان خود و دیگران را افشا نمایند و بدینگونه با مقاومت کمونیستی به روی جاسوسانی چون «حکیم توانا» تف انداختند.

پیکار در سال 1385 کمیته وحدت با حزب کمونیست (مائویست) افغانستان را ایجاد کرد که در نتیجه بخشی ازین سازمان با پذیرش مائوئیزم در برابر اندیشه مائوتسه دون به حزب کمونیست پیوستند و با این انشعاب و اختلافات دیگر میان چند تن از کادرهای سازمان، فعالیت های این سازمان اکنون محسوس نمی باشد.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

ساما که در سال 1357 از گروه انقلابی انشعاب کرد، در آغاز از تمامی سازمان های چپ انقلابی نیرومندتر بود.

سازمان رهایی در «مشعل»، علت انشعاب را در سه اختلاف عنوان کرد و مسوولیت این انشعاب را بر دوش ساما انداخت. سندی که ساما در رد این ادعای «رهایی» منتشر کرده باشد، تا حال به ما نرسیده است.

ساما از وحدت سه گروه (مجید کلکانی (نیرومندترین بخشی که از گروه انقلابی انشعاب کرده بود)، هادی محمودی و نادر علی دهاتی) تشکیل شد. فوریت این اتحاد، ادعای مشعل رهایی را به اثبات رساند. نشستی که این سه گروه در کنفرانس 1358 داشتند، منجر به تشکیل ساما گردید. در این کنفرانس سه گرایش عمده وجود داشت: هادی و رفقای نزدیک او (بشیر بهمن و لطیف محمودی) بر موضعگیری مارکسیستی تأکید داشتند؛ «دهاتی» تمایل بیشتر به تبارز اسلامی داشت و مجید راه میانه (جدایی کار سوسیالیستی از کار دموکراتیک و برآمد دموکراتیک) با شعار استقلال و رهایی را مطرح ساخت که سومی به تصویب رسید و برنامه ساما بر مبنای آن نوشته شد.

رفیق مجید در حوت 1358 دستگیر و در جوزای 1359 توسط روسها به شهادت رسید. چون مجید با جنایتکاران گروه امین یکجا تیرباران شد، گفته میشود که در لحظه ی اعدام از جلادان پرچی خواسته بود تا او را دورتر از این جنایتکاران اعدام کنند که خونس با خون مزدوران یکجا جریان نیابد. بدینگونه وی در آخرین لحظات عمرش این خواست حماسی را به یادگار گذاشت.

بعد از دستگیری مجید، هادی محمودی با بشیر بهمن و رفقای دیگرش با این اختلاف که ساما با اداهای اسلامی در درون جنبش خودجوش توده ها به انحلال مارکسیستی می رسد، از ساما جدا شدند و سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو) را تشکیل دادند. نادر علی دهاتی در دستگیری های گسترده 1361 به جنگ جلادان پرچی افتاد و در سرطان آن سال به جوخه اعدام سپرده شد.

ساما که شرکت در جنگ مسلحانه بر ضد تجاوز شوروی و سقوط دولت دست نشانده را بر لوح برنامه اش قرار داده و بر جنگ توده ای طولانی تأکید نموده بود، این ادعای مشعل رهایی را که ساما معتقد به مشی چریکی شهرست، رد کرده، این اتهام «رهایی» را قبول نمی کردند، ولی سندی که ساما در رد ادعای «مشعل» نوشته باشد، ما تا حال ندیده ایم. ساما مانند سازمان رهایی دست به تشکیل جبهات متعددی در مناطق روستایی افغانستان زد، اما به پرورش چریک های شهری نیز توجه داشت و در شهرها، مخصوصاً شهرکابل عملیات هایی را انجام داد و قبل از آنکه در مناطق پایگاهی به مرحله ی حمله ستراتیژیک برسد، به چریک بازی های شهری پرداخت. دستگیری مجید در شهر کابل به علت چنین مشی نانوخته ای بود. ساما در قوس 1362 کنفرانس سرتاسری اش را دعوت کرد و قیوم رهبر را به عنوان مسوول سازمان برگزید. «رهبر» در دلو 1368، در پشاور توسط جنایتکاران حزب اسلامی به شهادت رسید.

ساما که به صورت گسترده در مبارزه مسلحانه شرکت کرد، یکی از پر سروصداترین سازمان های چپ در آن زمان به حساب می آمد و گسترده ترین پایه توده ای داشت. ساما در درگیری با روسها و جهادی ها انقلابیون بسیاری را از دست داد که مثل سازمان رهایی هرگز جمعبندی از آن ارائه نکرد. همچنان زندانی های سامایی در کابل و ولایات فوق العاده زیاد بودند که تعدادی از آنان توسط روسها به شهادت رسیدند.

مرکز اصلی فعالیت های مسلحانه ی این سازمان؛ شمالی، زادگاه مجید بود و علاوه بر بیش از ده ولایت دیگر نیز پایگاه داشت و طیف وسیعی از روشنفکران خرده بورژوازی شهری و دهاتی را در خود جمع کرده بود. جنگ هایی که ساما با حزب اسلامی در شمالی و در هرات با جمعیت اسلامی داشت، به زودی در برابر زرادخانه ی این تنظیم ها به زانو درآمد.

عده ای از افراد آن شمالی را ترک کرده و چند قوماندان مشهور آن به دولت مزدور پناه بردند و با انداختن طوق ملیشه ای بر گردن به ننگ تاریخی تن دادند.

ساما جز سندی که در کنفرانس 62 ارائه کرده و با ادبیات نسبتاً چپ نوشته شده بود، هیچ سند دیگری که این سازمان را مارکسیستی نشان دهد و تشکیلات آن را با اصول مارکسیزم رقم بزند، ارائه نکرده است. عده ای از کادرهای آن در لفظ چنین ادعایی داشتند و در نشست با سازمان های چپ اظهار ایدیولوژیک می کردند، اما ارگان مرکزی آن (جریده ندای آزادی) هیچ وقت چپ ننوشت و با تأیید جمهوری اسلامی گاهی اداهای ملی را از یاد نبرد. بسیاری از کسانی که خود را عضو ساما داشتند، افراد عیارگونه ای بودند که از مارکسیزم و ایدیولوژی مارکسیستی چیزی نمی فهمیدند، در حالیکه عده ای دیگر تمایل به سامایی بودن و نوعی مجیدگرایی که آنان تصویر خاصی از آن داشتند، داشته و عده ای دیگر معتقد به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون بودند. وقتی قیوم «رهبر» به شهادت رسید، سخنگوی ساما در مصاحبه با بی بی سی، کمونیست بودن رهبر را اتهامی از سوی مخالفان نامید که بدین گونه در میان حرف و عمل ساما فرق فاحشی وجود داشت و نوعی الکتیزم یا التقاط گرایی در آن به صورت عریان دیده می شد.

بعد از شهادت قیوم «رهبر» و شهادت سی تن از اعضا و کادرهای آن در سقوط طیاره و بعد با پناهنده شدن چند تن از فعالان دست اول آن به اروپا، این سازمان دیگر وجود واقعی خارجی نداشت، گرچه چند تن از اعضای آن بعد از سقوط دولت نجیب، جهت سروصورت دادن دوباره ساما کنگره ای گذاشتند، کنگره ای که اسناد آن به بیرون منتشر نشد، ولی از فروپاشی ساما جلوگیری کرده نتوانستند.

کنفرانس 1362 ساما از سوی عده ای با انتقاداتی از کار سازمان و مشخص نبودن مشی و برنامه ی آن روبرو شد که به نام نواندیشان معروف گردیدند. بعدها سازمان انقلابی کمونیست های افغانستان نیز از ساما انشعاب کرد که بالاخره منجر به تأسیس حزب کمونیست (مائویست) افغانستان گردید. با توضیحات فوق سازمان ساما را اینطور ارزیابی می کنیم:

1- ایدیولوژی: ساما که ابتدا با تفکر مارکسیستی ساخته شد و می خواست با تبارز ملی - اسلامی، کار دموکراتیک را سرپوشی برای کار سوسیالیستی قرار دهد، با شرکت در مبارزه مسلحانه آهسته آهسته چنان به عمل زدگی و انحلال در جنبش توده ها گرایید که نه در نوشته های درونی و نه در ارگان مرکزی نشراتی اش نامی از چپ برد. آموزش مارکسیستی و تدویر حوزه های کمونیستی که اساس کار تشکلات چپ را می سازد، در ساما برچیده شد. بعد از سال 1362 هیچگونه سندی مبنی بر اینکه ساما را یک سازمان کمونیستی تعریف نماید، در دسترس جنبش قرار نگرفته است (با اینکه هسته های خُرد و کوچکی زیر این نام فعالیت داشته و گفته می شود هم اکنون فعالیت دارند و تلاش هایی از سوی چند تن از اعضای سابقه دار آن جهت سازماندهی دوباره وجود دارد، اما هدف ما در مجموع ساما می باشد) و به این خاطر بعد از شهادت مجید، در مجموع ساما را نمی توان یک سازمان کمونیستی دانست.

2- تشکیلات: ایدیولوژی یک تشکیلات نه تنها موقف طبقاتی آن را مشخص می سازد، که نوعیت تشکیلاتی آن را نیز بیان می دارد و به این خاطر تشکلات مارکسیستی از لحاظ انضباط، پذیرش آگاهانه ی دستور، از خودگذری، مرکزیت و دموکراسی، ادبیات و احساسات طبقاتی و دهها مورد دیگر با تشکلات غیر کمونیستی فرق دارند. ساما که با انحلال در جنبش توده ها به قضایا با دید لیبرالی نگاه می کرد، در تشکیلات آن روابط و مناسبات مارکسیستی بر قرار نبود، بنابراین

طیف های گسترده روشنفکران با نگرش های متفاوت و روابط گوناگونی در درون ساما خزیده بودند. زندگی شخصی برای اکثر اعضای آن مقدم بر روابط تشکیلاتی قرار داشت. هیچ سندی که ساما طرحی برای تشکیل حزب پرولتری داشته باشد، به دست ما نرسیده است. جبهه ی متحد ملی ساما همانند جبهه ی مبارزین مجاهد سازمان رهایی بیشتر جنبه ی کلیشه ای داشت تا بتواند در پس پشت آن مهر شعله ای را اندکی بیرنگ سازد. بدینصورت ساما دارای یک تشکیلات منضبط با اصول مارکسیستی که در آن معیار برای عضوگیری، ایجاد ارگان های تشکیلاتی، حق العضویت، انتقاد و انتقاد از خود، مخفی کاری، سانترالیزم و دموکراسی وجود داشته باشد، یا وجود نداشت یا اگر وجود داشت بسیار ضعیف و سمبولیک بود.

3- موضعگیری: سازمان ساما، جمهوری اسلامی را زنده تر از سازمان رهایی پذیرفت و موضعگیری های بعدی آن در قبال تمامی حوادث در «ندای آزادی» کاملاً ناروشن و با مستی از کلی گویی های کسل کننده همراه بود. تمامی نوشته های آن به شمول «ندای آزادی» با «بسم الله شریف» مزین بود. ساما در مقابل جنگسالاران خونریز نه تنها موضع روشنی نگرفت که با نجیب، مسعود، دوستم و مخصوصاً اسماعیل خان همکاری کرد و به خاطر شرکت در جشن دوستم، بهترین کادرباش را از دست داد (عده ای آن را توطئه دوستم دانسته و چون ساما در هیچ مسئله ای موضع مشخص نداشت یا اگر داشت ابراز نکرد، درین رابطه هم سکوت اختیار کرد). بعضی از قوماندانان ساما افتخار رفتن به «بیت شریف» را نصیب شده، نماز شان هرگز قضا نمی شود؛ حاجی صاحب خطاب می گردند و ظاهراً آن را رنگ کار ملی و مردمی می دهند. این قوماندانان سرمایه اندوزی کرده، در برابر نیروهای خارجی و حضور شان در کشور هیچ موضعی ندارند. اینکه حال ساما به عنوان یک سازمان واقعی وجود داشته باشد و پیکار نماید، ما چیزی نمی دانیم. چون هر سازمان از روی مشی، تشکیلات و فعالیت های تشکیلاتی آن مشخص می گردد، چیزی که در مورد ساما دیده نمی شود.

سازمان انقلابی و وطنپرستان واقعی (ساوو)

بعد از آن که هادی محمودی در سال 1358 از «ساما» جدا شد، با بشیر بهمن و لطیف محمودی سازمان ساوو را ساخت. وحدت شتاب زده ای که در ایجاد سازمان ساما صورت گرفت و وضعیت نابسامان ایدئولوژیکی که بر ساما حاکم بود و مخصوصاً بعد از شهادت مجید که بحران ایدئولوژیک بر آن عمیق تر شد، نمی توانست این هماهنگی میان جناح های مختلف ساما باقی بماند. وحدت میان جناح مجید و محمودی بدون اینکه اختلافات دقیقاً مشخص گردد و دو طرف در یک پراتیک زمانی با سیاست وحدت- مبارزه در یک سازمان گرد آمده باشند، ساما با دستپاچگی و عجله بنیان نهاده شد. وقتی شرایط سخت تر گردید، تضادها و اختلافات بیشتر نمایان شدند و فضای حاکم بر ساما قادر به حل آنها نشد و بالاخره جناح محمودی از ساما جدا و «ساوو» را سازمان داد. اساسی ترین این اختلافات تأکید جناح محمودی بر مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون بود و ساما را یک جریان راست رو می دانست که با تمکین در برابر جمهوری اسلامی از مارکسیزم فاصله می گیرد. ساوو مبارزه مسلحانه بر ضد اشغالگران روسی را قبول داشت. بالاخره در 1360 بشیر بهمن، لطیف محمودی و مسجدی در اثر خیانت یک تن از اعضای ساوو دستگیر و به عنوان قهرمانان شعله ای از اندیشه مائوتسه دون در برابر شکنجه گران خادی دفاع کردند. آنان با تیرباران شان نشان دادند که شعله ای ها از سرشت خاصی برش یافته که برای آزادی جان های شان را فدا می کنند.

هادی محمودی بعد از این ضربه ی خطرناک بر ساوو به پاکستان و از آنجا به اروپا رفت. گرچه کهولت سن تحرک جدی را از او گرفت، لیکن به فعالیت های مارکسیستی اش ادامه داد و بر مارکسیزم - لنینیزم پافشاری نمود، اما دیگر سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی (ساوو) پاشیده بود.

حزب کمونیست (مائویست) افغانستان

حزب کمونیست با انشعابی که بعد از کنفرانس سراسری ساما در 1362 رخ داد و سازمان انقلابی کمونیست های افغانستان ساخته شد، پیریزی گشت. این حزب بعد از آن که سازمان انقلابی کمونیست ها با بخش هایی از سازمان های چپ در خارج از کشور (به کوشش جاآ و مخصوصاً حزب کمونیست (مائویست) ایران) مدغم شد، به میان آمد. آخرین جذب آن بخشی از "سازمان پیکار" بود که بعد از جلساتی در خارج به آن پیوست. حزب کمونیست (مائویست) افغانستان به جای اندیشه ی مائوتسه دون، مائویزم را قبول کرده، عضو جنبش بین المللی کمونیستی (جاآ) شد که نشریه «جهانی برای فتح» را منتشر می سازد. این حزب در قضایا از لحاظ تیوریک موضع روشن داشته، اما بر چند مورد آن باید مکث کرد:

1- حزب کمونیست با آنکه جامعه افغانستان را نیمه فیودالی-مستعمراتی می داند و نبرد خلق، جنگ توده ای طولانی و راه محاصره شهرها از طریق دهات را شعار می دهد، فعالیت هایش بیشتر به بیرون از افغانستان متمرکز بوده، در داخل کشور محسوس نمی باشد و با «جهانی اندیشیدن» تمایلی به حضور در داخل افغانستان ندارد و عوض تجلیل روز کارگر در داخل افغانستان، علاقمند این تجلیل در برلین می باشد. بدین گونه شعارهای جنگی آن معنی واقعی پیدا نکرده، اعتراف می کند که تا هنوز قادر به ایجاد کمیته های حزبی در داخل کشور نشده است.

حزب کمونیست (مائویست) افغانستان معتقد است که تا زمانی جنبش بین المللی کمونیستی تقویت نشود، امکان تقویت احزاب کمونیستی کشورها وجود نداشته، به اینصورت از عام به خاص رفته، تقویت شرط بر اساس را مقدم می داند و مرتکب اشتباه عمیق ایدیولوژیک می گردد.

2- حزب کمونیست (مائویست) افغانستان با اینکه در تیوری خود را پیشاهنگ طبقه ی کارگر افغانستان می داند، اما عملاً خود را تا حال از چهارچوب مناسبات ملیتی به طور لازم نکشیده، محل اصلی فعالیت ها، کادرها، اعضا و محل کار آن در بیرون از کشور با این مشخصه آمیخته می باشد و به این خاطر تا حال قادر به ایجاد حزبی در چهارچوب مناسبات همه خلق های افغانستان با ویژگی های ملیتی متفاوت، نشده است.

3- این حزب از لحاظ فراگیری تا حال قادر نشده است که با مشخصات یک حزب تبارز نماید. با اینکه همه احزاب کمونیستی در ابتدای تشکیل، گسترده و فراگیر نیستند، اما بعد از تشکیل تلاش می ورزند خود را به زودی از چنین تنگنایی برهانند، زیرا تغییرات کمی باعث تغییرات کیفی شده، حزبی که نتواند بعد از تشکیل در اکثر نقاط کشور حضور مستقیم داشته باشد، توان ارزیابی از وضعیت، تعیین مراحل ستراتیژیک، تعیین شعارهای توده ای دراز مدت و روزمره، توان تجرید دشمن و بالاخره قادر به مطرح شدن در اذهان توده ها نشده، به عنوان پیشاهنگ نه که پساهنگ مطرح خواهد شد. رشد حزب کمونیست (مائویست) افغانستان از لحاظ کمی و کیفی نشان می دهد که از ایجادش تا حال در سطح چند ولایت محدود، به شکل افراد هم حضور نداشته و تا رسیدن به حزب واقعی طبقه کارگر فاصله درازی دارد.

حزبی که قادر به ایجاد کمیته های سازمانی در میان توده های زحمتکش و در میان پیشروترین آنان قادر به تأسیس کمیته های آموزش مارکسیستی نگردد، کادرهای آن در میان توده ها حضور فعال نداشته باشند و به پرورش انقلابیون پیشرو و حرفوی نپردازد و با ده ها توجیه تیوریک حضور خود را در خارج از توده ها و خارج از کشور، انقلابی جلوه دهد، جز پرداختن به جدل های روشنفکرانه ذهنی و عدم آگاهی از زندگی دوزخ آسای توده ها به تحلیل های ذهنی و سطحی و کلی گویی های گمراه کننده، از خواست توده ها به دور مانده، ادعای پیشاهنگی آن کاذبانه می باشد.

چپ رادیکال

چپ رادیکال که از مبارزه با کمبودهای زننده سازمان رهایی افغانستان تشکیل شد یا به قول خود آن از باتلاق سازمان رهایی سر برآورد، جریان نه چندان گسترده ای است که طی ده سال جدایی از سازمان رهایی با نوسانات مختلف فکری همراه بوده است. آخرین نوشته آن "سه بیماری اتویست های افغانستان" که رگه هایی از تمایلات تروتسکیستی را به نمایش می گذارد، جامعه افغانستان را سرمایه داری و مرحله انقلاب را سوسیالیستی معرفی کرده است. جریانات مائوتسه دون اندیشه از جمله سازمان انقلابی افغانستان را متهم به سازش با بورژوازی به خاطر ساختن جبهه متحد ملی با بورژوازی ملی در انقلاب دموکراتیک نوین نموده است و علت احیای سرمایه داری در چین را به این "اشتباه" مائوتسه دون مرتبط می داند. چپ رادیکال، یکی از جریانات فعال در عرصه چپ افغانستان می باشد، ولی تا حال قادر به ایجاد سازمان خاصی نشده است. فعالیت آن بیشتر در نوشته های آن می باشد.

سازمان رهایی افغانستان

سازمان رهایی افغانستان در میزان 1358 «مشعل رهایی» را به عنوان ارگان سیاسی - تیوریک اش منتشر کرد و نام خود را از «گروه انقلابی خلق های افغانستان» به سازمان رهایی تغییر داد. گروه انقلابی بعد از انشعاب ساما، اعلامیه ای در کابل پخش نمود که با افشای ماهیت رژیم، سرنگونی آن را در قیام عمومی و مبارزه مسلحانه توده ای خواسته بود. ما در اینجا عمده ترین اشتباهات سازمان رهایی بعد از کودتای هفت ثور را مختصراً ارزیابی می کنیم.

1 - حرکت بالاحصار :

بعد از انشعاب ساما، «گروه» هنوز به تثبیت تشکیلاتی و جمعبندی از آن نرسیده بود که عجلانه با چند سازمان اسلامی، «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» را ایجاد نمود و در 14 اسد 1358 با یک حرکت نظامی، اقدام به براندازی دولت کرد. این حرکت که در بالاحصار محدود ماند، بعد از شش ساعت درگیری به خون نشست. کادرهای بسیاری به شمول دو تن از اعضای مرکزیت گروه تیرباران شدند و رفیق داکتر فیض احمد رهبر گروه، دو روز بعد از دستگیری، موفق به فرار از زندان صدارت گردید.

این اقدام گروه، در آغاز شرایط جدید از بزرگترین اشتباهاتش بود که بر کل فعالیت های بعدی آن تأثیر زیانباری گذاشت.

- گروه قبل از آن که به نیروی توده ای مبدل گردد و تشکیل حزب را به عنوان وظیفه مرکزی روی دست

گیرد، عجلولانه به تشکیل جبهه ای دست زد و بر فرق آن «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» را نوشت و در پلاتفرمش رسیدن به «جمهوری اسلامی» را هدف قرار داد. این اسلام گرایی هر چند تاکتیکی از سوی گروه مطرح شد، اما تا آخر بر موضعگیری های سیاسی و ایدیولوژیک اش سایه انداخت.

- این اقدام گروه با ستراتیژی جنگ توده ای طولانی («محاصره شهرها از طریق دهات») خودش در تضاد قرار داشت و به این ترتیب گروه نه تنها به اشتباه سیاسی، که به اشتباه عمیق ایدیولوژیک غلتید.

- این حرکت به نیروهای نظامی درون ارتش و پولیس محدود بود و توده ها کوچکترین آگاهی از آن نداشتند. بدین خاطر بی شباهت به کودتای ریویزیونیست ها در هفت ثور نبود و به اینگونه گروه با نفی انقلاب و نفی توده ها به کودتاگرایی (پوچیزم) رو آورد.

- گروه، شناخت محدود و نادقیقی از ماهیت و کمیت سازمان های اسلامی که با آنها متحد شده بود، داشت و یک شبه با آن ها پیمان بست. «حرکت انقلاب» که قوی ترین آن ها بود، در بی تشکیلاتی و هرج و مرج خاصی به سر می برد. رهبران آن در پشاور بدون اجازه ای اس آی آب نمی خوردند و به مجردی که 14 اسد شکست خورد، سه سازمان اهل تشیع ناپدید شدند. «حرکت انقلاب» هم هرگز خود را عضو جبهه ندانست. اگر بالفرض با این اقدام، رژیم سقوط می کرد، این «گروه انقلابی» بود که به صورت ریشه ای قربانی ناسنجیدگی های غیر مارکسیستی اش می شد.

- گروه، کوچکترین حمایت منطقی و جهانی نداشت، از نظر عینی و ذهنی میان توده ها مطرح نبود، یک گروه کوچک مخفی روشنفکری که اگر به قدرت می رسید، معلوم نبود روی کدام حمایت داخلی و خارجی حساب می کرد و وقتی طوق قدرت به گردنش می افتاد، نه تنها با نیروهای مسلح رژیم، که با مخالفت جبهات مسلح تنظیم های بنیادگرا که تا آن وقت در مناطق بسیاری شکل گرفته بودند، نیز روبرو می گشت.

- بالاخره گروه شتابزده و بدون تحلیل مشخص از وضعیت آن زمان و بی آن که در بدترین حالات مداخله شوروی را پیشبینی کند، دست به حرکت کودتایی زد و کادرهای بسیاری را از دست داد. ضربه ای که تا سال ها قادر به جبران آن نشد.

گروه در آن زمان تجربه ی خیزش های مسلحانه و شناخت از دشمنی های تنظیم های اسلامی نسبت به مائویست ها را نداشت؛ دانش عمومی و ارزیابی های سیاسی گروه از روند اوضاع به شدت پایین بود؛ کادرهای گروه از نقشه های درازمدت سوسیال امپریالیزم در افغانستان تحلیلی نداشتند و از فعالیت های ایالات متحده و متحدان اروپایی آن با پاکستان جهت کشاندن پای سوسیال امپریالیزم در باتلاق خونین افغانستان و طولانی نمودن جنگ چیزی نمی دانستند و از استقرار تنظیم های اسلامی و مزدور در ایران و پاکستان و کمک های بی حد و حصر امریکا، اروپا، ارتجاع عرب، ایران، چین و جاپان با آن ها در زدن اتحاد شوروی چیزی نمی فهمیدند. گروه در آن زمان خواهان واکنش خودنمایانه در مقابل انشعابون ساما بود که ناتوانی و حتی نابودی گروه را تبلیغ می کردند و بالاخره دغدغه غصب قدرت که در آن زمان نزد بسیاری از گروه های سیاسی، از جمله گروه انقلابی نیز مطرح بود، آن را به چنین اشتباه عظیمی کشاند. اشتباهی که از آن هیچ وقت جمع بندی لازم نکرد.

بیشتر از یک ماه از حرکت بالاحصار نگذشته بود که گروه نوشته ی درونی اش را انتشار داد و در آن بر جنگ توده ای طولانی تأکید کرد. گروه درین نوشته از اعضایش خواسته بود تا با استفاده از روابط قومی و منطقی به جبهات جنگ رفته، از آن طریق به توده ها پیوندند و با «احترام عمیق به اعتقادات دینی مردم» با قبول صبغه قوی اسلامی جنگ، به

کار پر حوصله پردازند. درین نوشته، کار دموکراتیک معادل احترامات مذهبی و شرکت عملی در آن جهت جلب حمایت توده ها قرار داده شده بود و با این طرح عده ای از اعضای گروه به جبهاتی در حال شکل گیری پیوستند. درین نوشته، اشاره ای به اشتباه 14 اسد نشده بود که بالاخره در مشعل رهایی بر آن مهر تأیید گذاشته شد.

2- جمهوری اسلامی:

سازمان رهایی بعد از شکست جبهه مبارزین مجاهد، بار دیگر در مشعل رهایی (ارگان سیاسی - تیوریک اش) شعار نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی خمینی را پذیرفت و بار دیگر بر اشتباه ایدیولوژیکش مهر تأیید گذاشت. در نتیجه هر چه نفوذ تنظیم های جهادی در جبهات جنگ افزایش می یافت و به تسلیحات بیشتری دسترسی پیدا می کردند، سازمان زیر فشار بیشتر قرار می گرفت، مخصوصاً بنیادگرایان شیعه و سنی که به حق شعله ای ها را خطرناکتر از ریویزیونیست ها می دانستند و سازمان که نه پایه ای توده ای داشت، نه امکانات تسلیحاتی و نه از حمایت حامیان بیرونی برخوردار بود، روز تا روز محتاط تر می شد و چون قادر به حل این پرابلم ها نبود، بیشتر به اداهای دینی و مذهبی پناه می برد و جبراً به مناسبات قوم و قبیله تکیه می کرد.

تأیید جمهوری اسلامی که از واقعیت حرکت اسلامی آن زمان و پیروی سازمان از آن ناشی می شد، اشتباه راست روانه ای بود که بسیاری از سیاست ها و تاکتیک های آن بر محور چنان تأییدی می چرخید. این راست روی که تا مغز استخوان سازمان فرو رفت، هرگز قادر به رها کردن خود از آن نشد و امروز سازمان بدتر از گذشته در چنان منجلابی غرق می باشد.

3- تیوری سه جهان:

سازمان رهایی «تیوری سه جهان» را به عنوان ستراتیژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی پذیرفت. این تیوری که در 1976 از سوی دنگ شیائوپنگ در مجمع عمومی سازمان ملل قرائت گردید، راه تسلط ریویزیونیسم و احیای سرمایه داری بر چین را باز کرد.

بر اساس این تیوری، احزاب و سازمان های کمونیستی وظیفه داشتند که در مقابله با خطر شوروی در کنار دولت های ارتجاعی شان بایستند. لذا با این تیوری مبارزه طبقاتی، انقلاب و فعالیت های مارکسیستی یکسره ممنوع قرار داده شد. حزب کمونیست چین از کمک به احزاب و سازمان های انقلابی دست کشید، اقتصاد مختلط را در کشور رایج ساخت، اختلاف اش را با روسیه، نه ایدیولوژیک که سیاسی عنوان کرد، انقلاب فرهنگی چین را جنایت نامید و در احیای سرمایه داری به راهی رفت که قبلاً خروشچف در اتحاد شوروی رفته بود.

سازمان رهایی با پذیرش این تیوری و گذاردن مهر تأیید بر جمهوری اسلامی، انقلاب دموکراتیک نوین را با جدا نمودن جنبه های ملی و دموکراتیک آن جهت رو در رو قرار نگرفتن با ملاکان شریر ارضی به خاطر ضربه زدن به سوسیال امپریالیسم و فراموش کردن امپریالیست های دیگر به اشتباه بزرگ تیوریک افتاد و به عنوان یک سازمان پوپولیستی در کنار تنظیم های جهادی برای استقرار جمهوری اسلامی خون داد. سازمان رهایی که در آن زمان به خاطر پیشبرد مبارزه مسلحانه شدیداً به دنبال کسب امکانات سرگردان بود، نمی توانست نظری به چین نداشته باشد و تیوری سه جهان را نپذیرد.

4- مبارزه مسلحانه:

سازمان‌های که بعد از شکست بالاحصار، شرکت در مبارزه مسلحانه را یگانه معیار کار مارکسیستی قرار داد، تا اواسط 1360 افرادش را طور نفوذی به جبهاتی می‌فرستاد که صبغه قومی، سمتی و مذهبی داشتند. ولی در اواخر 1360 به خاطر بی‌نتیجه بودن، ازین سیاست دست کشید و اقدام به تأسیس جبهات مستقل خود کرد. بر طبق سیاست جدید، سه جبهه‌ای در حال نقطه‌بندی آن در مرکز، شمال و شرق توسط بنیادگرایان تنظیمی خلع سلاح شد و چند تن از اعضای سازمان درین جریان جان باختند. اما در دو نقطه دیگر قادر به حفظ دو جبهه خود گردید که تا سقوط رژیم نجیب پا برجا ماند.

شرکت در مبارزه مسلحانه به خاطر کسب استقلال و ادامه انقلاب تا به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار جامعه سوسیالیستی از رسالت اساسی کمونیست‌های مائوتسه دون اندیشه در آن دوره بود، اما حدود و ثغور شرکت درین مبارزه، چیزی بود که هرگز در آن دوران سنجیده نشد. سازمان‌هایی که استقرار جمهوری اسلامی تنظیم‌های جهادی را به عنوان بخشی از استراتژی کوتاه مدتش پذیرفته بود، دلیلی وجود نداشت که هست و بودش را درین راه به قمار نگذارد. عده‌ای از بهترین کادرهای سازمان با دست خالی به جنگ مارش شدند که یا در کوهستان‌ها جان باختند و یا توسط بنیادگرایان مذهبی توت‌توت شدند. جنبش خودجوش توده‌ها که تا سال 1362 به وسیله امپریالیست‌های غربی و مزدوران تنظیمی شان کنترل شده بود، تلاش سازمان‌های جهتی شرکت درین جنگ و تلاش جهت کنترل بخشی از آن کاملاً لازمی و درست بود، اما بعد از سال 1363 با کمک‌هایی که امپریالیست‌ها به مزدوران تنظیمی شان می‌کردند، در مجموع جبهات جنگ در کنترل این تنظیم‌ها (مخصوصاً بخش اخوانی) درآمد، در سطح سیاسی و نظامی فقط آن‌ها الترناتیو قدرت به حساب می‌آمدند. اما سازمان همچنان به فرستادن بی‌قید افرادش به جبهات جنگ ادامه می‌داد و فکر می‌کرد که روزی در اثر بی‌کفایتی این تنظیم‌ها، غرب و پاکستان توجه شان را از آن‌ها خواهند گرفت. این ساده‌اندیشی و ذهنی‌گرایی که تا سال‌ها بر سازمان سایه افکنده بود، رهبر سازمان را با چند تن از اعضای به خاطر دستیابی به امکانات به نام ملاقات با «مقامات» به قتلگاه گلبدین فرستاد، چیزی که باید روی آن دقت صورت می‌گرفت و حدود شرکت کردن و نکردن در آن دقیقاً ارزیابی می‌شد. سازمان در هیچ دوره‌ای چنین جمع‌بندی نداشت و تا روز سقوط دولت نجیب شعار شرکت بی‌حد و حصر در مبارزه مسلحانه را سر می‌داد و این را یگانه معیار انقلابی بودن می‌دانست.

بعد از آنکه مذاکرات ژنیو در 1367 آغاز شد و به تعقیب آن روس‌ها اقدام به خروج نیروهای شان از افغانستان کردند، سقوط دولت نجیب مطلق شده و تنظیم‌ها الترناتیو بلاشرط قدرت به حساب می‌آمدند، در چنین وقتی ایجاد دو جبهه‌ی دیگر در مرز پاکستان (کنر و هلمند) که اگر پای پول به عنوان یک هدف استراتژیک در میان نمی‌بود، جز بی‌برنامگی، سبکسری، نداشتن تحلیل از وضعیت داخل، منطقه و جهان؛ نبود مشی و استراتژی روشن و این که نشان داده شود که رهبری جدید موقت (مادام العمر) چقدر فعال است، نمی‌توان نام دیگری بر آن گذاشت.

سازمان که کوچکترین تحلیلی از دورنمای کارش نداشت، تا روزی که دولت نجیب فرو ریخت و ولایات یکی پی دیگری سقوط می‌کردند، به فکر خریداری اسلحه و مهمات و انتقال آن‌ها به داخل بود که بهترین رزمندگان را فدای آن کرد و بعد جبهه مهمش که 70 درصد امکانات را بلعیده بود، حتی در سطح یک ولایت هم در معادله قدرت نیامد (چیزی که سازمان در آن زمان می‌خواست) و بالاخره این اسلحه و مهمات، طوق لعنتی بر گردنش ماند، تا بالاخره مقداری به دولت تنظیمی، مقداری به امارت طالبی و قسمتی به خارجی‌ها هدیه شد و بخشی در اثر خیانت‌های درونی گم و مقداری

را هم موریانه خورد. این پایان غم انگیز تسلیحاتیست که رهبری سازمان عجولانه آن ها را خرید و خون شهدای سازمان را با آن ها به قمار بست و بعد به آسانی آن ها را تسلیم دشمن نمود.

سازمان رهایی که از میزان 1358 تا هشت ثور 1371 در جنگ شرکت داشت و بیش از 300 انقلابی کمونیست را به «شهادت» فرستاد و تا امروز یک بار هم خود را زحمت جمعبندی نداده، جز چند تمجید اخلاقی، فرجامی غیر از آنچه در زیر می آید، نداشت:

1- شهادت صدها انقلابی که بر فرق پوسترهای شان «ولاتحبسن الذین قتلو فی سبیل الله اموات، بل احیا عذرهم یرزقون» ثبت و اکنون اکثریت خانواده های این شهدا نه از سازمان حمایت می کنند و نه با آن همکاری دارند.

2- اسلحه و مهماتی که با اهدای خون شهدا به دست آمد، با فرجام غم انگیزی که در بالا ذکر شد، همراه بود.

3- سازمان که از آغاز شرکت در مبارزه مسلحانه با واکنش های قومی، تنظیمی و خیانت های درونی روبرو گشت، با بدی ها و انتقام گیری هایی دست به گریبان ماند که بی وقفه بخش اعظم نیروی آن را به خود مشغول داشت.

4- سازمان بعد از سال 1362 نه تنها جذبی نداشت، که روشنفکران بسیاری از آن بریدند و به این صورت بعد از 1365 مجبور شد به استخدام افراد پردازد و «پول در بدل مبارزه» را به عنوان سیاست محوری تعیین نماید. سیاستی که جز پیروی نعل به نعل تنظیمی چیزی نبود که با قطع این پول ها اکثریت معاش بگیران در ضدیت با سازمان قرار گرفتند.

5- سازمان با تمام جانفشانی ها و شهادتها قادر به گسترش پایه های تشکیلاتی اش در میان توده ها نشد و آنچه در جریان این مبارزه به دست آورده بود، با ختم آن دوباره از دست داد و گویا امروز با متوجه شدن بعضی از آنان به چنین اشتباهاتی است که میگویند: «کنده شاریده». و این پایان غم انگیز جبهه سازی هایی است که دهها انقلابی بر آن سر گذاشتند. اشتباهات راست روانه سازمان رهایی بعد از کودتای ثور با کودتاگرایی در حرکت بالاحصار، پذیرش جمهوری اسلامی، قبول تیوری سه جهان، شرکت ناسنجیده در مبارزه مسلحانه، قبول جنبه های قومی و سمتی این مبارزه، انجوغرایی با هدف رسیدن به پول، استخدام توده های مردم با پرداخت پول جهت شرکت در مبارزه مسلحانه، بی عملی در دوره های مختلف بعد از سقوط دولت نجیب، تشکیل سازمان های پایه ای غیرواقعی، تمکین در برابر کشورهای امپریالیستی، تشکیل سازمان های قانونی، حمایت از دولت پوشالی کرزی و شرکت در آن، عدم داشتن موضع مشخص در قبال اشغال کشور، اتحاد با جرثومه های کثیف خلقی- پرچمی؛ شرکت در دو لویه جرگه و پارلمان مزدور، قبول مدال ها و پول های کشورهای امپریالیستی، روابط تنگاتنگ با بسیاری از سفارتخانه ها، سهولت های سرسام آور کنسولی وغیره بود و می باشد.

5- بریدنها :

با تشکیل کمیته مرکزی موقت، به زودی بگومگوهای تندی میان اعضای رهبری در گرفت که در سطوح مختلفی بر بدنه سازمان اثر گذاشت و بریدن های کتلوی در قالب های قومی، سمتی، خانوادگی و انفرادی آغاز گشت. سازمان که فاقد مشی مشخص، طرح و تاکتیک های معینی برای امور روزمره و کار درازمدت بود، منطقاً راه را برای اعمال دیدگاه ها و سلیقه های شخصی باز می کرد و چون فرد تثبیتی مثل داکتر فیض احمد دیگر در رهبری وجود نداشت، روز تا روز بی باوری و سردرگمی نزد اعضا شدت می یافت و زمینه ی جدایی ها را مساعد می ساخت.

اعضای مرکزیت جدید که هرگز قادر به تثبیت خود به عنوان رهبران آگاه، خردمند و با درایت نزد اعضای سازمان نشدند و هم از رأی و انتخاب اعضا بی بهره بودند، هر انتقادی را با عقده، تحکم و تحقیر پاسخ داده، فکر می کردند پشت هر

اعتراض و انتقادی، غرضی نهفته که باعث ترکیدن پوقانه رهبری می گردد. به این خاطر یک بار هم قادر به حل انتقاد و قناعت دادن فردی در موج رفتن ها نشدند و تمامی انتقادکنندگان از سازمان بریدند. با وجودی که در ظاهر تبلیغ می شد که سازمان معتقد به مبارزه ایدئولوژیک است و پیوستن به سازمان و بریدن از آن داوطلبانه می باشد، اما در عمل چنین نبود (سازمان در نوشته ی «راه احمد جاودان است» نوشت: هر کسی که به هر عنوان و بهانه ای از سازمان می رود، قبل از همه شرف و وجدانش را به دشمن می فروشد)، به مجردی که انتقادی صورت می گرفت، انتقادکننده به زودی تجرید می شد؛ مرضی، کرمی و انتقادچی لقب می یافت و وقتی از سازمان می برید، اتهامات و حکایات رذیله و دروغینی علیه اش سازمان داده می شد. چیزهایی که قبل از انتقاد و بریدن، هرگز بر زبان نیاورده به عنوان رفیق شایسته زیر مسوولیت ها گور می شد و این برخوردهای ضد مارکسیستی راه را برای جدایی های بعدی باز می کرد.

جدایی سه تن از اعضای سازمان در 1362 که مهر رابطه با جواسیس غرب را خوردند و این اعلان که در جریان دستگیری به جرم های شان اعتراف کرده و اعدام شدند، گرچه اثرات بحث برانگیز جدی میان کادرها و صفوف سازمان را در آن زمان برنیا نگیخت، ولی روحیه ی هراس از انتقاد بر سازمان که با فاشیزم فردی بعدی در مرکزیت موقت پیوند خورد، تا امروز ترس از انتقاد و خود را با مرکزیت روبرو نساختن و مخصوصاً هراس اعضای مرکزیت از فرد اول چنان بر سازمان سایه افکند (سازمان بیشتر «دست به ماشه شد») که مجال دم زدن از همه گرفته شد و به همان پیمانۀ انتقاد در سینه ها حبس گردید. چشم پوشی از این حقیقت در سازمان رهایی فراموش کردن وجدان انقلابی چه، که انسانی است. این که همه اعضای سازمان به این باور اند که تشکیلات فقط مال شخصی چند نفر است و دیگران به آن کاری ندارند، این حقیقت را به اثبات می رساند، ورنه این اعضا یک بار در زندگی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را پیدا می کردند.

سازمان رهایی تا آخر قادر نشد خود را از چارچوب روابط ملیتی، خانوادگی و شخصی برهاند. در جریان جنگ با چنین مشخصاتی به تشکیل جبهه پرداخت (در مشعل آمده است) و با چنان ابزارهایی افراد را جمع کرد و چون پیوند ایدئولوژیک بسیاری ازین افراد با سازمان در قدم اول با سرکرده قوم و خانواده بود، به مجردی که این سربراهان از سازمان می بریدند، کسی از اعضای وابسته به آنان با سازمان نمی ماند. دو بریدن کتلوی در 1366 با بار کاملاً ملیتی و سمتی صورت گرفت، در حالیکه چندین جدایی دیگر رنگ کاملاً خانوادگی داشت. بگذریم ازینکه عده ای دیگر به طور انفرادی از سازمان رفتند.

صدها عضوی که از سازمان جدا شدند، بعضی ها با باور به انقلاب و مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائو فعالیت شان را ادامه دادند و عده ای دیگر سرخورده شده، به زندگی شخصی رو آوردند. سازمان دسته دوم را تمسک قرار داده به برائت دادن خود می پرداخت و برای اعضای ناراضی و سر به زیری که تا حال نبریده بودند، طوری القا می نمود که جای دیگری برای مبارزه وجود ندارد. هر کسی که می خواهد مبارزه کند، محکوم به حضور در سازمان رهایی می باشد و تا زنده است باید درین باتلاق اتراق نماید. این بریدن ها با چنین مشخصاتی نشان می دهد که سازمان رهایی از نظر پیوند ایدئولوژیک میان رهبری و صفوفش چقدر سست و شکننده بود و می باشد. سازمان رهایی که کوچکترین جمع بندی ازین رفتن ها ارائه نکرد و درسی از روابط و مناسبات خانوادگی نگرفت، هرچه این رفتن ها بیشتر شد، توجه به پیوندهای خانوادگی شدیدتر شده است. با آنهم بسیاری از فرزندان اعضای رهبری با نفرت از پدران شان، صف سازمان را رها کرده، عقده مندتر از «و غیره ها» با سازمان برخورد کردند و الی که با کسب امتیازات مادی پدر از بورس تا رشوه دادن جهت ادامه تحصیل در کنار آنان ایستادند. سازمان رهایی با بحران بی وقفه بریدن ها دست به گریبان است و تمامی اعضای آن در سطوح مختلف از

کار سازمان ناراضی و بر آینده آن بی باور می باشند. چون علل این نارضایتی ها و بی باوری ها در جای خود باقی است، نمی توان باور داشت که قادر به فایق آمدن بر این بحران خواهد شد. وقتی مسوول کار تیوریک سازمان اعلان می دارد که با ماندن حداکثر ده حوزه آموزشی باز هم سازمان موفق است، خود بخود عمق این نارضایتی و بحران را نشان می دهد. بالاخره این اشتباهات را در ناروشن بودن مشی سازمان، کمبود دانش عمومی و عدم رسیدگی به دانش تیوریک، مبارزه ایدئولوژیک ناسالم، روحیه پروکراتیک رهبری و پرورش فضای آمر و مادون در سازمان، تسلط فاشیزم مطلق فردی بر سازمان؛ لمیدن عده ای بیسواد، سرخم و تحکم پذیر در مرکزیت که در عمر شان سطری ننوشته اند؛ پاسخ ندادن رهبری به خواست های تیوریک اعضا و سردرگمی همگان؛ سیاست مبارزه در برابر پول و کار کردن در کمپنی ای به نام سازمان که معلوم نیست بالاخره تمام این پول کجا می رود و چه می شود؛ عدم دخالت اعضا با رأی، انتخاب و نظر در تعیین ارگانهای مختلف؛ برخورد کاسبکارانه نسبت به دختران و زنان سازمان، انجوگرایی و بالاخره در سرازیر شدن اینهمه پول با پس لگدهای آن می توان دید.

6- سانترالیزم :

بعد از شهادت رفیق داکتر و رفیق راهب، چند تن از کادرهای سازمان، کمیته مرکزی موقت را ساختند. چون فضای حاکم ناشی از شهادت داکتر و «فرار» راهب نوعی سردرگمی ایجاد کرده بود، با اینکه رأی و نظر اعضای سازمان در ایجاد این مرکزیت کوچکترین دخالتی نداشت، ولی چنان فکر می کردند که این مرکزیت واقعاً موقت است و مخصوصاً فحش و ناسزایی که این رهبری نثار «راهب» می کرد، اعضای سازمان شوکه شده، در میان باورها و ناباوری ها آن را پذیرفتند.

داکتر فیض احمد در سال 1364 با عده ای از کادرهای سازمان تلاش کرد تا جمعبندی از محل های کار سازمان در داخل و خارج تهیه نماید و به زودی کنگره سازمان را دایر و این جمعبندی ها به شرکت کنندگان در کنگره ارائه گردد (حداقل سه جمعبندی تکمیل شد) و خود به نوشتن «مشعل» شماره دوم که بخشی از آن به ارزیابی اشتباهات مشعل شماره اول (تیوری سه جهان و جمهوری اسلامی) اختصاص یافته بود، شب و روز تلاش داشت. او توضیح می داد که با تمام شرایط اختناق و شرکت در جنگ تا زمانی که اعضای سازمان تصویر خود را با رأی و نظر در مرکزیت و نهادهای دیگر تصمیم گیری سازمان نبینند، نمی توان از دموکراسی تشکیلاتی و بلشویک بودن حرفی بر زبان آورد. با شهادت داکتر و بعد راهب، این دستنویس و جمعبندی ها یکباره غیب شد و بعد کمیته مرکزی موقت به کمیته مرکزی مادام العمر مبدل گشت، چنانچه خود اعضای این مرکزیت هم از به کاربرد «موقت» خجالت می کشند و آن را با نوعی کراهت بیان می دارند.

کمیته مرکزی «موقت» بعد از تشکیل به نوشتن چند جزوه، چند جمعبندی و برنامه و اساسنامه پرداخت. این برنامه و اساسنامه چون از هیچ کنگره ای نگذشت، نه تنها برای اعضا که برای خود مرکزیت هم جدی مطرح نشد. تعلیق و اخراج اعضای سازمان با احساسات و سلیقه های هر یک از اعضای مرکزیت میزان شد. فضای حاکم فاشیزم و استبداد بر سازمان و روابط میان مرکزیتی ها چنان بود که مثلاً با نوشتن کلمه «آقا» برای فرد اول سازمان، کمیته پنج نفری که پیشروترین کمیته جوانان بود، جواب داده شد (پیشنهادی هم بود که باید نویسنده این کلمه جزای فزیک بیبند و تنیه بدنی شود) و جالب اینکه فرد اول کوچکترین اعتراضی بر مجریان این کار نکرد. اصطلاحاتی مثل حق العضویت، مخفی کاری و شرکت در حوزه های آموزشی سمبولیک و کلیشه ای باقی ماند. در طی بیست سال (زمان ترتیب این نوشته) حتی یک بار کنفرانسی

برگزار نشد و بعد از 1373 سازمان سطری نوشت (بگذریم از اینکه آنچه قبلاً نوشته شده بود؛ سطحی، ذهنی گرایانه و غیرتیوریک بودند)، بار آن نوشته ها هم بر دوش یک نفر گذاشته شده و اعضای دیگر مرکزیت درین زمینه پاک و مات بودند. شاید سازمان رهایی در جهان یگانه سازمانی باشد که اعضای رهبری آن سطری نوشته (اعضای سازمان به رسم مطایبه میگویند که رهبران ما قادر به نوشتن رقعہ ای هم نیستند) و در هیچ زمینه ای موضعگیری مشخصی نداشته اند. این در حالیکه یکی از آنان جهت پوشاندن مرض مهلک کم سوادى هر جا می رفت، لغت نامه دهخدا را با خود میگشتاند و به قول جوانان سازمان در آن وقت که چاره این رفیق به فرهنگ عمید نمی شود، این در حالیکه کسی در طول عمر یک سطر نوشته هم از او ندیده بود.

کمیته مرکزی که هیچ عضوی از سازمان با رأی و انتخاب، تصویر خود را در آن نمی دید، روز تا روز منزوی شده، میان اعضا و رهبری دیوار بلندی از بی اعتمادی و ناباوری به میان آمد، چون اعضای سازمان خبر می شدند که بر فرق سازمان یکی می نشیند و دیگری می خیزد. این ناباوری باعث گردید تا همه بگویند که سازمان در تملک چند نفر و فامیل های شان در بالاست و اعضای مرکزیت هم با این جمله «اگر ما نباشیم کی باشد» تلاش نمودند که به «قناعت» اعضا بپردازند و به مادام العمری مرکزیت رسمیت ببخشند.

چون مرکزیت «موقت» در بیست سال حاضر به برگزاری کنگره نشد، لذا نه نزد اعضا رسمیتی یافت و نه توانست برنامه، اساسنامه و مشی تدوین شده ای را ارائه دهد. این فاجعه در سازمان در حالی ادامه یافت که دهها عضو، کادر و حتی رهبران آن سرهای شان را فدا کردند.

اعضای رهبری «موقت» با چنین انحصاری سخت از انتقاد حساس شده، تحمل کوچکترین حرفی را در جایگاه قدرت نداشتند. مطرح کردن این فاشیزم و استبداد در حد قربانی دادن دانسته می شد و لحظه ای بعد تبلیغ شروع می شد که وضع فلانی فوق العاده خراب است و بعد جهت براءت خود می گفتند «جای مرکزیت اش درد می کند» و انتقادکننده را خارش، بی اعتماد و کرمی اعلان می کردند و به تجریدش می پرداختند.

اعضای رهبری که خود با شنیدن هزار فحش و دشنام و القابی به شدت تحقیرآمیز از سوی فرد اول کار می کردند، از ابتدایی ترین اساسات مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه دون در مناسبات تشکیلاتی به دور مانده، تمامی راه های مبارزه ایدیولوژیک را بستند و چون مستبدان غیرکمونست عمل کردند.

7- زنان:

سازمان رهایی تا اواسط دهه شصت هجری شمسی یکی از سازمان های انقلابی علمبردار رهایی زنان بود و درین راستا عملاً گام بر می داشت، اما بعد از آنکه تغییراتی در رهبری آن به وجود آمد، انجویزم و پول معیاری در مشی نانوشته جدید سازمان اصل قرار داده شد، اعضای زن و دختر سازمان درین جهت چون مهره های بیجانی به کار گرفته شده و بیشترین استفاده پولی از آنان صورت گرفت، اما عملاً در «تشکیلات پایه ای» که هیچ وقت وجود عینی پیدا نکرد و به شکل خیالی و غیرواقعی در تبلیغات و سودآوری پندانده شد، نقشی برای شان قایل نشده، تنظیم وار از آنان سوءاستفاده و بدترین توهین نسبت به آنان روا داشته شد.

بعد از 11 سپتامبر که کار زنان در تیررس بیشتر دید کمپنی ها، دونرها، سازمانها و دولت های بورژوایی قرار گرفت، سازمان رهایی از ابزار زن، سودهای کلانی به جیب زد و حتی به فرمایش دونرها جلسات هشتم مارچ را برگزار کرد

(ولی هرگز برای روز کارگر که خریداری نداشت، قدمی نگذاشت و حتی سطری ننوشت). سازمان رهایی سال ها زنان و دختران را در داخل و خارج به دروازه های سفارتخانه ها و سازمان ملل فرستاد، تظاهرات به راه انداخت، تشکیلات خیالی و دروغین برای شان سرهم بندی کرد، الیگارشوی خانوادگی ترتیب شد و با ازدواج های سبکسرانه، بچگانه و طلسماتی به اشد تحقیر دخترانی پرداخت که همه حاضر بودند قلب های خود را برایش فدا کنند. چون ایدیولوژی سازمان را انجوزیم تسخیر کرده است، پول آوری اساس استراتژی و سیاست آن را تشکیل می دهد.

سازمان رهایی که برای کار زنان نیز مشی و استراتژی نداشت، در عمل خارج از خانواده های مرد سازمان قادر به جلب هیچ دختری نشد و بدینگونه نارضایتی گسترده ای میان زنان و دختران سازمان نیز شایع شد و دختران بسیاری یکی پی دیگری به راه رفتن در حرکت موهوم سازمان پایان دادند و از سازمان بریدند.

نوشته هایی که به نام زن و تشکیلات خیالی آن به چاپ می رسند، زنان نه تنها در سطری از این نوشته ها کوچکترین نقشی ندارند، که روزها بعد از انتشار در می یابند که «مردان رهبر» در ارگان شان چه نوشته و به نام شان چه موضعگیری هایی صورت گرفته است. به این خاطر عده ای از آنان می پرسند که تشکیلات ما بالاخره چه زمانی وجود واقعی پیدا خواهد کرد؟ چیزی که با فاشیزم فردی و انحصارگرایی رهبری سازمان کاملاً منافات داشته، تا زمانی که تغییرات ریشه ای در تفکر، دید و مخصوصاً نگاه رهبری سازمان به زن که چون پیچ و مهره های انجویی ارزیابی می شوند، تغییر نخورد، ممکن نیست زنان و دختران سازمان به هویت مبارزاتی چه که انسانی شان برسند.

8- ایدیولوژی:

سازمان رهایی افغانستان گرچه خود را پیرو ایدیولوژی طبقه کارگر می داند، اما در عمل خطاهای ایدیولوژیک آن در موارد بسیاری چنان عمیق و زننده می باشد که گویی پیروی آن از ایدیولوژی طبقه کارگر ادعای محض بوده، در تقابل با آن قرار دارد. مهمترین کمبود ایدیولوژیک این سازمان برخورد دوگانه است که آنچه را برای دیگران نمی پذیرد، خود به بدترین وجهی به آن پناه می برد و مخصوصاً در درون تشکیلات این شیوه به شدت حاکم بوده و به این خاطر نارضایتی در سازمان رهایی همه گیر می باشد.

این سازمان در حالی که خود را ظاهراً از هر چپی بالاتر می گیرد و بر بسیاری از افراد و تشکلات چپ اتهامات ایدیولوژیک وارد می سازد، اما خود از تسلط ایدیولوژی فیودالی بر عده ای از رهبری و کادرهاش چنان رنج می برد که با دهها توجیه تیوریک قادر به زدودن آن نشده، مخصوصاً در برخورد با زن و زاد و ولد، این ایدیولوژی جلوه خاصی داشته، قادر به سرپوش گذاردن بر آن نیست. این تفکر با انزجار از تولد دختر و رسیدن به طفل نرینه، عده ای از رهبری و کادرها سازمان را چنان در عذاب داشته که زنان شان را ماشین چوپه کشی قرار داده، به حداقل نه یا ده طفل بسنده نکرده، به دنبال داشتن بچه های زیاد چون فیودالان قریه سرگردان می باشند. وضعیت ایدیولوژیک سازمان را این محاسبه ساده که مثلاً چهار تن از افراد رهبری و کادرها سازمان در یک منطقه 37 فرزند دارند، به خوبی نشان می دهد، مسابقه ای که باز هم عضو رهبری گوی سبقت از دیگران ربوده است. واکنش اعضای دیگر رهبری با تمام ادعاهای شان با نشستن در کنار صاحبان چنین ایدیولوژی ای، جز تأیید افکار منحط فیودالی چیز دیگری را به نمایش نگذاشته و صحنه گذاری مجموعی سازمان را بر این ایدیولوژی نشان می دهد. بگذریم از این که عده ای دیگر با لت و کوب زنان شان کثیف ترین تفکر قرون وسطایی را به نمایش می گذارند.

سازمان‌رهای با مسئله مالی نیز برخورد دوگانه داشته؛ در برابر رهبری، لیبرالیزم و در قبال صفوف، فاشیزم را به کار می‌گیرد. تسلط فکر دوگانه در مسئله مالی یکی از اساسی‌ترین نارضایتی‌های حاکم بر صفوف سازمان می‌باشد. مثلاً اگر عضوی از رهبری 100 لک کلداری را در خلیج فارس غرق کند یا 40 لک را با چیلک‌اش برابر نماید و یا موتری را فدای سپورتش کند و... آب از آب تکان نخورده، در مقابل اگر فردی از صفوف مثلاً 100 افغانی را اشتباهاً به مصرف برساند، در چندین جلسه با علم شدن خون شهدا به چهار میخ محکومیت کشانده می‌شود، بدین صورت ایدیولوژی سازمان با مسئله مالی، جز این که در انبان هم این و هم آن را دارد، چیز دیگری نمی‌باشد.

سازمان‌رهای که از 1366 به اینسو «استفاده از غربی‌ها» و کارانجویی را سیاست اصلی‌اش قرار داد، در سطوح مختلفی در خوش و بش با دونرها چنان قرار گرفت که کینه‌طبقاتی و روحیه ستیزه‌جویانه روز تا روز نزد اعضایش زایل گشت، مرجع مبارزاتی‌اش یوناما و سیاست بورژوازی حقوق بشری را پیشه کرد، برای نوجوانان دختر و پسر شیوه معاشرت با فرستادگان غرب را «استادانه» آموختاند، ولی در نوشته‌ها تند نوشت و گفت که هیچ انجویی وجود ندارد که دمش زیر پای شبکه‌های استخباراتی نباشد، کاری که عمده‌ترین سیاست و وظایف روزمره اعضای سازمان را می‌سازد. در این میان سازمان باید ضایعاتی را هم متحمل می‌گشت که با رابطه‌گیری خودسر و جدا از تشکیلات با این مهمانان نزد بعضی از جوانان دختر و پسر واقعیت خود را یافت. سازمان‌رهای انجوها را خاین و وطنفروش می‌نامد، اما خود شب و روز کاری جز انجو ندارد و فکر و ذکر بدون کارانجویی در کله‌های شان نقش نمی‌بندد. دیگران را جاسوس و دالرگیر می‌نامد و با الفاظ تند شش‌جهت را به تیر می‌بندد، اما خود در دالرگور شده، کاری که دالر نداشته باشد به آن فکر کرده نمی‌تواند. افراد پارلمان را خر و خاین می‌نامد، اما خود با تمام قوا کوشش می‌کند در آن شرکت کند. دستگاه کرزی را خاین می‌نامد، اما خود از شرکت در آن، تبلیغ و رهیمایی برای آن ابا ندارد. عده‌ای از پشت‌کردگان به سازمان را که در رأس کمیسیون‌های خاصی قرار دارند، خاین نامیده، سلام دادن با آنان را خیانت میدانند، اما خود با باداران آنان در خوش و بش قرار دارند و جان و جگر می‌باشند. اگر کسی تصادفاً از مقابل سفارتی عبور کند، فوراً مهر جاسوس بر او می‌کوبند و هزار تهمت بر او بار می‌کنند، اما خود از هر تنظیمی بیشتر سهولت‌های کنسولی داشته، اعضای آن دسته دسته به هر کشوری که بخواهد روان می‌شوند. اگر کسی به مدالی دست می‌یابد، صدها سطر را سیاه می‌کنند و او را خاین می‌نامند و حتی روزی تشویش داشتند که مبادا شاملو جایزه نوبل را بپذیرد، اما خود از کاندید شدن برای مدال امپریالیست‌ها شرم و ننگ نمی‌کنند. بیرون‌نشینان را فراری و بی‌غیرت می‌نامند، ولی خود در بیرون، پایتخت می‌سازند.

سازمان‌رهای در روابط تشکیلاتی معتقد به فاشیزم و مخصوصاً اندیویدوالیزم می‌باشد. ترس از رهبر و رهبری در سلول سلول اعضای سازمان خانه کرده، مبارزه ایدیولوژیک کاملاً یک طرفه بر آن حاکم می‌باشد؛ اکثر اعضا تحکم‌پذیر و سر به زیر تربیه شده مخصوصاً اعضای رهبری با چنان بی‌ننگی و بی‌غیرتی فحش و ناسزاگویی را پذیرفته‌اند که هیچ برده‌ای حاضر به تن دادن به چنین روابطی نمی‌باشد. این شیوه تفکر، سازمان را با سیاست ترور همخوانی داده و بدین ترتیب بر ایدیولوژی مارکسیستی خط بطلان می‌کشد.

تسلط ایدیولوژی خرده بورژوازی بر سازمان را با تجمل‌پسندی، خانواده‌گرایی، کسب بورس‌های خارج (الیتوماتوم) نرفتن به بورس‌ها و سوی تشکیلات را حتی جوانی هم نپذیرفت، موتربازی، سهولت‌های کونسولی، بورس‌ها، مدال‌های اهدایی غربی و غیره می‌توان به آسانی محک زد؛ مریضی‌ای که در میان خود رهبری بی‌اعتمادی‌هایی را به وجود آورده که با بحران اخیر در رهبری سازمان، بی‌اعتمادی و حتی قباله دادن و قباله‌گیری را میان شان دامن زده است.

9- حرکت موهوم:

سازمان رهایی که در 1365 تصمیم برگزاری کنگره را داشت تا مشی خود را تدوین و برنامه و اساسنامه را به تصویب برساند، با شهادت داکتر و راهب و تشکیل کمیته مرکزی موقت، برگزاری آن برای همیشه ممنوع قرار داده شد و تحولاتی که یکی پی دیگری آمد، بدون موضعگیری مشخص و تعیین وظایف مارکسیست-لنینیست های مائوتسه دون اندیشه در جهت موهومی بی حرکت ماند. سازمان رهایی درین 20 سال، یک بار از مرحله انقلاب، وضعیت طبقاتی، وظایف کمونیست ها، ارزیابی دوست و دشمن، موقعیت جنبش چپ در سطح ملی و بین المللی، حزب سازی و وظایف مراحل استراتژیک اش سطری نوشت و بدین ترتیب به ابتدایی ترین نیازهای تیوریک اعضایش پاسخ نگفت. چون مشی مشخص و سمت معین حرکت مارکسیستی نداشت، به تصمیم های لحظه ای و سلیقوی درین مورد دست زد. در حالیکه انجوزیم، عدم توجه به کار مارکسیستی، مسافرت ها به غرب و جان و جگر شدن با آنها و مصروفیت رأس تا ذیل درین کارها اساس مشی سازمان رهایی را بعد از 1366 تشکیل می داد و تا حال ادامه دارد. بدینصورت سازمان رهایی با سرگردانی در ورای مشی مارکسیستی با مشی انجویی در دوران حکومت جهادی ها و طالبان فقط با محکوم نمودن این دوره ها با جمع شدن به دروازه های سازمان ملل و حقوق بشر و از آنها «طلب رهایی کردن»، کار عملی دیگری در جهت رهایی توده ها نداشت. درین دوره سازمان در بگومگوهای عمیق درونی و بریدن های فردی و کتلوی تا حدی مصروف گشت و باز هم انجوگرایی و پول محوری سیاست اصلی آن را می ساخت که با بردن جواسیس غربی به داخل، توزیع گندم، برنج، خیمه، لحاف، تراکتور، روغن، واترپمپ و غیره چنان مصروف گشت که مجال سرخاریدن را از آن گرفت. سازمان این وظیفه مقدس را تا امروز ادامه می دهد و تمام اعضای آن جز این مصروفیتی ندارند.

بعد از 11 سپتامبر که امپریالیست ها به افغانستان لشکرکشی کردند و دولت پوشالی کرزی از بن به افغانستان هدیه شد، سازمان رهایی با حرارت در کنفرانس بن، لویه جرگه اضطراری، لویه جرگه قانون اساسی و انتخابات پارلمانی شرکت کرد. با تشکیل حزب رسمی و دفتر رسمی بر قانون اساسی مهر تأیید گذاشت و با وجودی که ادعای پیشاهنگی داشت و تمام مارکسیست-لنینیست های مائوتسه دون اندیشه غیر از خود را بی تنبان می نامید (در بحث های شفاهی اینطور گفته می شد، چون سازمان رهایی درین 13 سال سطری ننوشته است)، درین مرحله که پای امپریالیست ها با نیروی نظامی مقتدری به افغانستان باز شد، باز هم سطری درین مورد نوشت و موضع مارکسیستی اش را مشخص نساخت و تیوری مداخله به عوض اشغال را ابداع کرد.

سازمان رهایی در حالیکه بر رژیم جدید اعتراضی نداشت، زیر لوای «کار دموکراتیک» با حزب حامی کرزی همکاری نمود؛ در انتخابات ریاست جمهوری با دادن اعلامیه، تظاهرات و کمپاین رسمی از کرزی حمایت کرد، در دولت کرزی شرکت نمود، به خاطر جلب حمایت های مالی غربی ها بر خون شعله ای ها پا گذاشت و با احزاب وطنفروش خلق و پرچم در اتحاد زبونا نه ای قرار گرفت و بعد که چیزی از اتحاد نچکید، اعلامیه داد و از خود انتقاد کرد!!

سازمان رهایی فقط بر بخشی از شرکت کنندگان رژیم (جنگسالاران) اعتراض داشت و خواهان محاکمه آنان از طریق «کمیسیون های حقوق بشر» و «محاکم بین المللی» شده از «جامعه جهانی» می خواست تا اینان را در رأس قدرت قرار ندهند و چون سال ها عکس های شهدا را طی مظاهره هایی به دروازه های این سازمان ها برده بود، هنوز ازین ارگان دل نکنده، درین مرحله نیز همان سیاست را ادامه داد و به این ترتیب بر کل رژیم اعتراضی نکرد و به شکلی به تأیید آن پرداخت. سازمان در نشست ها و بحث های شفاهی خود را ناموافق با رژیم نشان داده و بدین گونه میان عمل و بیان آن فرق فاحشی

وجود داشت و این جرئت را هرگز به خود نداد تا حداقلی ازین رژیم ارائه دارد و موضع مشخص خود را در قبال آن روشن نماید، در حالیکه این از ابتدایی ترین وظایف سازمان در بعد از 11 سپتامبر بود که باید به زودی به آن می پرداخت و اعضایش را در تاریکی و موهومی نمی گذاشت.

سازمان رهایی بعضی از نوشته های سیاسی اش را در قالب نشرات جانبی مطرح کرده که در بیرون آنها را نظرات غیرسازمانی و نزد اعضا آنها را به عنوان نظرات سازمانی مطرح می نماید و بدین ترتیب برای منتقدانش تمام راه ها را مسدود می کند. چه اگر ازین نوشته ها انتقادی صورت بگیرد، اعتراض می شود که روابط درونی ما افشا شده است و به این شکل دست خود را در هر ناسزاگویی باز گذاشته، دست دیگران را به گمان خود می بندد. سازمان رهایی با این شیوه ای به شدت اپورتونیستی و کاسبکارانه، نظراتش را از آدرس های نامعلوم و نامشخصی ارائه کرده، زیرا از آدرس سازمان ارائه چنین نظراتی برایش ناممکن می باشد و حتماً بر کارهای انجویی اش در خوش و بش با غربی ها اثر بد می گذارد.

چاپ آثار مارکسیستی و فروش آن برای جنبش چپ، آنهم از آدرس نامعلومی که معلوم است این سازمان مخفی چرا مسوولیت چاپ آن ها را نمی گیرد، جز نگه داشتن اعضای معصوم سازمان در کار انجویی و در کنار آن چاپ این آثار را به رخ آنان کشیدن و نشان دادن که ما اگر شب و روز با یاران غربی دست به گردن و در رفت و آمد قرار داریم، اینک انقلابی هم هستیم و اگر برای غربی ها رسماً اعلان می کنیم که شما کشور ما را اشغال نکرده اید، ولی اینک با چاپ آثار مارکسیستی انقلابی هستیم، چیز دیگری را به اثبات نمی رساند، ورنه سازمان رهایی هزار و یک کار مارکسیستی ضروری تر از چاپ این کتب دارد که به اندازه پشیزی هم برای شان ارزش قابل نیست.

سازمان رهایی با تشکیل حزب رسمی و سرکاری (سازمان های کمونیستی تشکیل اتحادیه ها، انجمن ها، جمعیت ها و غیره را که رنگ ایدیولوژیک مشخصی ندارند و به عنوان تشکلات پایه ای عمل می کنند، از وظایف اساسی خود دانسته، در شرایط قانونی کوشش می کنند تا از آنها به نفع تشکل مادر سود ببرند، اما تشکیل حزبی که رسمی و قانونی باشد و ایدیولوژی مشخصی نداشته باشد!! اولین بار سازمان رهایی با معرفی اعضای حزب خود به نهادهای عدلی و امنیتی ساخت تا میان خود و نظام پوشالی کنونی پل بزند و از آن طریق به امکانات مالی دست یابد!!) یک بار هم به ارزیابی دموکراسی لیبرالی (چیزی که طی 20 سال گذشته شعار داد)، جامعه مدنی، اقتصاد بازار، استقرار پایگاه های ستراتیژیک امپریالیست ها، مخصوصاً ایالات متحده امریکا در افغانستان به عنوان نقطه حایل میان جنوب آسیا و آسیای مرکزی، کلمه ای نوشت (اعضای سازمان وقتی خواستند بدانند که رهبری سازمان از کدام دموکراسی حمایت می کند، جواب داده شد: از بورژواترین دموکراسی!) و به این ترتیب ادعای کاذب پیشاهنگی اش را با سر دادن چند شعار احساساتی بر ضد جنگسالاران و تحلیل های انترنتی از بیرون (آنهم شفاهی) به سر رساند!!

سازمان رهایی که با یک قلم و یک نگاه به تمامی قضایا می پرداخت و اندیویدوالیزم بر آن حاکم بود و چنین روشی بر تمامی کارکردهایش سایه می افکند، منطقاً قادر به نوشتن سطری در تحلیل از شرایط و وضعیت انقلابی نمی شد. سازمان رهایی بعد از ختم مبارزه مسلحانه، بی نظر و بی عمل ماند و بیشتر به یک تشکل اجتماعی مبدل گشت که اعضایش جز اعمال انجویی کاری نداشتند. گرایش های فردی، سلیقوی و اخلاقی جای مشی مدون مارکسیستی را گرفت و با غرق شدن در کارهای جانبی، مخصوصاً تلاش های مالی از دید یک تشکل مارکسیستی بر جاده ی موهومی بی حرکت ماند.

10- انجوزیم :

سازمان رهایی با تمام اشتباهاتش تا سال 1365 بی آنکه فراموش کرده باشد که یک سازمان چپ انقلابی است و جواسیس بسیاری تلاش دارند آن را «از درون منفجر» نمایند، به مخفی کاری و استفاده از امکانات تنظیم ها و انجوها به شدت محتاطانه عمل می کرد و با آن که از نفوذ خاد و کی جی بی هراس داشت، کوشش داشت تا تمامی منفذهای نفوذ غربی ها را که عزم داشتند وجدان انقلابی سازمان را نشانه بگیرند، ببندد و به این خاطر داکتر فیض احمد بارها تکرار می کرد که اخذ پول از خارجی ها کار آسانی است، اما این پول ها پس لگدهایی دارد که وجدان مارکسیست ها را سیاه می سازد و اعضای سازمان را به دسته ای تنبل، بیکاره و بورژوا مبدل می نماید. اما در فردایی که سایه داکتر از فراز سازمان برداشته شد، رهبری جدید وصایایش را به فراموشی کامل سپرد؛ رسیدن به پول در سازمان اصل قرار داده شد و تا یک سال بعد در تمامی زمینه ها وضعیت سازمان تغییر کرد و در زندگی اعضایش فرق به وجود آمد. لوکس اندیشی و تجمل پسندی روان اکثریت را تسخیر نمود. بخشی از سازمان به خاطر دستبرد به پول سرشار سازمان راه شان را جدا کردند و بعد غالمغال های بسیاری ازین بابت سازمان را به خود مصروف کرد و افراد بسیاری از تشکیلات بریدند.

سازمان به خاطر کتمان انجوگرایی و پول معیاری که روانش را تسخیر کرده بود، در نوشته های فرعی اش که ظاهراً رد پای سازمان رهایی در آن دیده نمی شد، با الفاظ تند، احساساتی و ناسزاگویی افراد معینی (نه سیستم سرمایه داری و نظام پوشالی 11 سپتامبری در کابل) به اصطلاح از حریم چپ دفاع می نمود. مترادف با آن پروپوزل سازی و انجوزیم روز تا روز چنان ایدیولوژی سازمان را تسخیر کرد که چون کمپنی های کار اجتماعی، اکثریت اعضایش را درین راستا مصروف نمود و بالاخره خود به تشکیل انجوهایی دست زد و آرام آرام از اندیشه انقلابی، احساسات طبقاتی و روحیه خدمت به خلق فاصله گرفت و از آن به بعد کلمه ای از آدرس سازمان و مارکسیزم نوشت، امپریالیست ها را آزار و اذیت نکرد و رهبری غرق بزنس و سرپرستی دارایی های منقول و غیر منقول سازمان شد.

پایگاه سازی، به راه اندازی تظاهرات، جلسات همگانی، نمایش قدرت برای جواسیس آشکار، تجلیل ها و تقبیح ها، تبلیغات جنسیتی، کورس های سوادآموزی، پرورشگاه ها، یتیم خانه ها، کلینک ها، مکاتب، نشرات، حزب و جبهه سازی، مسافرت های دختر و پسر به اروپا و امریکا، بخش به اصطلاح زنان، رابطه گیری با سازمان های اجتماعی و سیاسی خارج از کشور و دهها پروژه دیگر در قدم اول برای پول آوری بود و اگر پروژه ای پول نمی چکاند، فوراً حذف می شد و بالاخره جهت نشان دادن به اصطلاح نیرو در بسیاری از جلسات به دعوت دونهای خارجی پرداخته و با تقدیم هدایا و دسته های گل برای آنان تنظیم وار به گدایی و کمایی دست زد، آبرو و اعتبار چپ انقلابی را به پای این دونهها فدا کرد و در لجن پول آوری غرق شد.

ورود این پول ها که بنابر پیشبینی های داکتر «پس لگد» هایش را به زودی حواله نمود، تا جاییکه وجدان بعضی از اعضای رهبری موقت را گاهی تور داده و با خشم و غضب ابراز می نمودند «پولک ما را خراب کرد» و یکی از کادرهای آن در جلسه ی بزرگی در همین مورد ابراز داشت: روح بزرگ احمد و راهب ما را آرام نخواهد گذاشت اگر از رفتن دختران به خارج مانع نشویم. اما چون روان عمومی را پولک تسخیر کرده بود؛ شهادت جمعبندی، اعتراض و انتقاد جدی نزد هیچ یک شان وجود نداشت و فضای فاشیستی حاکم فردی که گاهی این اعضای رهبری «بازیگوش» هم خطاب می شدند، خود بخود این اعتراض های واقعی را در روده هایشان فرو می برد و بدین ترتیب بریدنها، هم چشمی ها، مهمانخانه بازی ها، حتی استخدام نوکر و آشپز، موتر، خانه، تحصیل لوکس فرزندان در داخل و خارج، رضایت و نارضایتی، تطمیع و تهدید،

دورویی، شکاکیت، ناصداقتی و تفاوت زندگی میان مسوولان و غیرمسوولان را به وجود آورد، تا جاییکه رهبری و مسوولان مالی جز بر خود، بر هیچ فرد سازمان باور نداشتند که در لست های شان ناصداقانه عمل نکنند. نابرابری و بی اعتمادی خود به خود زمینه ی چنین ناصداقتی ها را مساعد می ساخت و چون انتقاد و مبارزه ایدیولوژیک در سازمان یک طرفه بود (انتقاد از پایین به بالا در حد قربانی تلقی می گشت)، این مسایل لاینحل مانده روی هم انباشت می شد و به این خاطر اکثر جدل ها و بریدن ها منشأ پولی داشت. اقوام و خویشاوندان آنانی که در سازمان صلاحیتی داشتند، با لقمه چرب پنداشتن سازمان، حداقل خواهان تداوی و یا انجام کارهای دیگری ازین طریق شده و کوچکترین نارسایی باعث رنجش و نارضایتی این خانواده ها می شد. به خاطر این خویشاوندان و رفت و آمدهای دیگر، مهمانخانه های بسیاری در داخل و خارج تعبیه شده، بر چیزی که خون شهدا نامیده می شد، عده ای فیودال بازی های شان را چلانده، کاری که ازین طریق حتی یک نفر هم جلب سازمان نگردیده، چه رسد که با این شیوه برای ترویج اندیشه های انقلابی کاری انجام می گرفت.

ماهیت پول معیاری و بینش های غیر انقلابی گردانندگان سازمان، آن را با دره ای وسیعی از بینش مارکسیستی فاصله داد، زیرا سازمان های آگاه مارکسیست - لنینیستی که فقط بر آگاهی طبقاتی افراد اتکا دارند و با چنین فیودال بازی، مهمانخانه و ملک در تضاد قرار دارند و از مصارف غیر مارکسیستی خجالت می کشند، جز هدر دادن و برخورد کاسبکارانه به خون شهدا چیز دیگری آن را به حساب نمی آورند.

انجوگرایی و بانک و بانک بازی، روحیه ای کمک و پرداخت حق العضویت را در سازمان کاملاً از میان برد. برخورد به حق العضویت و جدیت در جلوگیری از مصرف نیز کلیشه ای شد. باینکه سازمان از پول مصرف نشریه ای خود را عاجز نشان می داد، اما مصرف یکی از مهمانخانه هایش که با آشپز و نوکر آراسته شده بود، در 17 روز به 52 هزار افغانی رسید، این پول می توانست همان نشریه را دو ماه منتشر سازد.

طرز تفکر حاکم بزنس و انجوگرایی بر سازمان نه تنها اعضا، که رهبری مادام العمر سازمان را نیز به خود مصروف کرده است. برای هر تشکل مارکسیستی، پیدا کردن پول و آن را در جهت پیشبرد اهداف طبقاتی و مارکسیستی مصرف کردن از ضرورت های اولیه می باشد، به این خاطر بلشویک ها بر گرفتن و جمعآوری حق العضویت ها تأکید می نمودند و آن را یکی از معیارهای جدی انقلابی بودن به حساب می آوردند، اما تمامی ستراتیژی و تاکتیک های سازمان را با پول محک زدن و پول هدف ستراتیژیک قرار گرفتن فقط تفکر کمپنی های سرمایه داری است که برای شان نه تنها طبقات، انقلاب و توده ها مفهومی ندارند که در مخالفت و سرکوب آنها گام بر می دارند، چیزی که سازمان های انقلابی با نفرت عمیق به افشای آن پرداخته، در عمل میان خود و آنها دریایی فاصله قرار می دهند.

11- حزب:

سازمان رهایی که در لفظ هیچ تشکلی را انقلابی ندانسته، همه را بی ریشه و بی تنیان می نامد و خطاهای نفرت انگیز و غیرانقلابی اش را در ورای این مقولات و جملات پنهان می نماید، بعد از انتشار «مشعل رهایی»، کلمه ای در مورد اینکه پیشاهنگ را چگونه باید ساخت، نوشته و حتی در نشست ها و جلسات شفاهی هم درین مورد سرنوشت ساز ابراز نظر نمی نماید. سازمان رهایی با این اعتقاد که بدون پیشاهنگ پرولتاریایی نمی توان انقلاب دموکراتیک نوین را به فرجام رساند و اینکه آیا به سر رساندن چنین انقلابی در کوتاه مدت ستراتیژی آن را می سازد، چیزی ابراز نکرده، سندی در دست نیست.

لذا مثل سایر مسایل، سازمان رهایی در مورد رسیدن به پیشاهنگ و به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین نیز نه طرحی دارد و نه برنامه ای.

چون سازمان رهایی به کارهای عایداتی و انجوبی مصروف است و شب و روز به «مهمانان» رسیدگی می کند و برای نمایش تدارک می بیند، بنابراین لحظه ای به کار مارکسیستی مخصوصاً حزب سازی نه وقت دارد، نه برنامه دارد و نه فکر و ذکرش را می سازد و نه اعضای آن جرئت چنین پرسانی را دارند. بگذریم از اینکه با رفتن ها، بریدن ها و لگد حواله کردن های بسیاری بر پوزه سازمان، تشکیلات آن چنان کوچک و منزوی شده است که اگر مثلاً به تعداد چند چند اعضای خود افراد دیگری را توظیف کند به یتیم خانه ها، پرورشگاه ها، انجوها، نمایشات پول محوری و سرپرستی دارایی های منقول و غیرمنقول شان نمی رسند و ازین طریق تشکیل حزب برای سازمان رهایی نه تنها مشکل است که باید با هزار حيله کوشش کند همین هایی را نگه دارد که تا حالا با تارهای خام بسته شده اند، چون هر روز گفته می شود که فلانی استعفا داد و فلانی نوشته داد. علاوه از این، سازمان رهایی در میان جنبش چپ به شدت منزوی می باشد. در یکی از جلساتی که اخیراً عده ای از نمایندگان سازمان های چپ دایر کرده بودند، به مجردی که متوجه حضور نماینده سازمان رهایی شدند، یکباره همه متفق شده که جلسه را در جای دیگری بگیرند و حضور نماینده سازمان را با کلمات رکیک تحریم کرده به جای دیگری می روند. لذا زمینه ای از طریق چنین وحدت هایی نیز برای آن میسر نیست که اگر وجود هم داشته باشد، رهبری کنونی به هیچ عنوان کسی را شریک دارایی هایش نمی سازد و به این خاطر به حزب سازی عملاً فکر کرده نمی تواند.

12- پنهانکاری:

سازمان رهایی تا سال 1365 شدیداً پنهانکاری را رعایت می کرد و اشتباه درین مورد با انتقادات سخنی همراه بود. با به قدرت رسیدن رهبری موقت مادام العمر، یکباره فضای لیبرالیستی عجیبی بر سازمان حاکم شد. دیگر از خانه های تیمی، پنهانکاری درین خانه ها، عدم شناخت افراد از مناطق مختلف، پشت پرده نشستن و صحبت کردن، حوزه های سه نفری و دهها مورد دیگر که بر اصل پنهانکاری استوار بود، خبری نبود. بعد از آن که پایگاه نمایشی جنوب ساخته شد، آخرین میخ را بر تابوت پنهان کاری کوبیده، آنچه سازمان تا آن زمان رشته بود، یکباره پنبه شد و دیگر هیچ فردی از سازمان در هر جایی که قرار داشت برای سازمانی ها و غیرسازمانی ها ناشناخته نماند و این اصل چنان زیر پا شد که گویی کمونیزم به پیروزی رسیده و یا سازمان اصلاً فردایی ندارد و تصمیم انقلاب کردن را به کلی باخته است.

سازمان رهایی با زیر پا گذاردن اصل پنهانکاری نه تنها آنانی را که در جبهات جنگ مصروف مبارزه مسلحانه بودند و با هزار و یک شیوه می کوشیدند هویت مارکسیستی شان را پنهان دارند، نزد دوست و دشمن افشا کرد، که بعد از آن نیز به این اصل بی توجه ماند و افراد جدیدی را که به صفوف سازمان پیوست، در مهمانخانه ها، رفت و آمدها، نیرو نشان دادن ها، سحر نمودن دونه ها، قوم و خویش بازی ها، عوض حوزه صنف تشکیل دادن ها، تجلیل ها، تظاهرات ها و غیره چنان افشا کرد که امروز مثلاً یک جوان سمپات چه که پسر کاکای فلان سمپات سازمان نیز تمام اعضای رهبری، مسوولان منطقوی، محل های فعالیت سازمان، خلاصه اینکه تشکیلات سازمان را از ذیل تا رأس می شناسد. سازمان رهایی با شرکت در کارهای قانونی اخیر، عده دیگری را هم افشا نمود.

بنداربازی ها، نشست ها، اندیوالی ها، گشت و گذارهای جمعی، صحبت های غیرمسوولانه در حضور خانواده ها و خویشاوندان در مورد خود و دیگران، سازمان را از نظر تشکیلاتی به تنظیم هایی شباهت داد که فقط همه اصول اش را بر

پول جمع کردن گذاشته، نه فکر آینده و نه طرحی برای انقلاب کردن و پنهان داشتن تشکیلات دارد. از جایکه سازمان رهایی فاقد یک مشی انقلابی است، هیچگونه برنامه انقلابی کوتاه مدت و دراز مدت ندارد، غرق در کارهای انجویی است و بیشتر به نهاد اجتماعی غیرانقلابی می ماند، عملاً قادر به رعایت پنهانکاری نبوده و با این مسئله ی بسیار مهم انقلاب چون موارد دیگر لیبرالیستی برخورد می کند.

چپ انقلابی و وظایف کنونی اش

گروه پیشگام افغانستان که به عنوان کمیته ی تدارک در عقرب 1385 با جدایی از سازمان رهایی افغانستان و مشخص نمودن مرز اختلاف خود در چار مسئله اساسی (حرکت موهوم، سانترالیزم استبدادی، انجوغرای و برخورد کاسبکارانه با سازمان پایه ای) به میان آمد، در بیش از یک سال قادر به گسترش شبکه های تشکیلاتی، موضعگیری های مشخص در مقابل مسائل حاد، تحلیل این موضعگیری ها در حوزه های آموزشی، بالاخره با رأی و انتخاب اعضا در شکستن طلسم سانترالیزم استبدادی و فاشیزم فردی با تدویر کنگره ی موسس، سازمان انقلابی افغانستان را تأسیس نمود و در تاریخ مبارزات طبقاتی کمونیستی وطن ما، به این دستاورد عظیم نایل گشت. سازمان انقلابی افغانستان مسلح به ایدیولوژی م. ل. ا بوده، به عنوان تشکیلی که در راه رهایی زحمتکشان از یوغ امپریالیزم و فیودالیزم مبارزه می کند و با این باور که تا زمانی توده های ستمدیده کشور زیر رهبری طبقه ی کارگر و گردان پیشاهنگش، راه خرابین انقلاب دموکراتیک نوین، رسیدن به سوسیالیزم و کمونیزم را نپیمایند، هرگز روی خوشبختی و برابری را نخواهند دید، پا به میدان رزم طبقاتی می گذارد.

اکنون که کشور ما در یکی از بدترین و حساس ترین لحظات تاریخش به سر می برد، نیاز به تشکیلاتی دارد که در داخل کشور و در میان خلقش، نبرد طبقاتی را دلاورانه به پیش ببرد. سازمان ما با تکیه بر نیروی لایزال مردم، مخصوصاً کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و هماهنگی با جناح ضد امپریالیستی بورژوازی ملی بر چنین راه دشواری قدم می گذارد که بی هراس از سختی ها تا رسیدن به جامعه ی طبقه لحظه ای فرو گذاشت نخواهد کرد؛ در فاش پرولتاریای رزمنده را با همراهی و همگامی پیشاهنگان پرولتاریای کشورهای دیگر بر امواج توفانزای مبارزات خلق افغانستان تکان خواهد داد و لحظه ای آن را بر زمین نخواهد گذاشت.

ما اینک بعد از جمعبندی گذشته ی جنبش چپ، ارزیابی های مشخص خود را از کمبودهای جنبش چپ، اشغال کشور، دولت دست نشانده، طالبان، جبهه ملی شمال، سیمای جامعه ما، طبقات، ستراتیژی و تاکتیک، نیروهای محرک انقلاب و جبهه متحد ملی، جنگ خلق و راه محاصره شهرها از طریق دهات، پیشاهنگ و انترناسیونالیزم پرولتری به پیشگاه جنبش کمونیستی کشور ارائه داشته و اینکه چه باید کرد را با در نظر داشت شرایط مشخص کشور خود پاسخ می دهیم.

کمبود های جنبش چپ

جنبش چپ انقلابی کشور ما در شرایط کنونی از کمبودهای معینی رنج می برد. بدون ارزیابی دقیق این کمبودها، جهت شکستن بن بست ها، راه دشوار آینده به سوی تسخیر دژ استبداد و سرمایه باز نخواهد شد. چون بخش اعظم رهبری، کادرها، صفوف و هواداران این جنبش تا هنوز متشکل از روشنفکرانی اند که در کار و پیکار میان توده ها آبدیده نشده و عده ای تا هنوز مرز ایدیولوژیک خود را با پرولتاریا نزوده اند، لذا ظهور گرایش های اپورتونیستی، لیبرالیستی، تروتسکیستی و دگماتیستی در آن طبیعی بوده، جنبش را به تشتت فکری، خرده کاری و گریز از کار پر حوصله ی توده ای و مخصوصاً زیر تأثیر جو ضد مارکسیستی کنونی به بی ایمانی می کشاند.

فروپاشی اتحاد شوروی، عقبگرد چین به سرمایه داری، فعالیت گسترده ی تروتسکیست ها، خیانت ریویزیونیست ها به کمونیزم، یورش تیوریسن های بورژوازی بر سنگر به اصطلاح شکست خورده مارکسیزم، فرار بخشی از

افراد و تشکلات این جنبش به خارج از کشور و تبارز بخشی از این چپ در قالب احزاب سرکاری بر این روند به صورت مستقیم و غیرمستقیم اثرگذار بوده، این تشت را عمیق تر ساخته است.

چپ انقلابی ما که ابتدا در قالب «شعله جاوید» با مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون تبارز کرد و بعد به شاخه های متعددی منقسم شد، به این علت که رهروان آن ننگ وطنفروشی را بر جبین نداشتند، تا حدی از احترام میان مردم برخوردار بوده، به این خاطر دلالتان سرمایه و فاشیست های مذهبی، «شعله ای ها» را کمونیست های خطرناکی می دانند.

در شرایط کنونی تشت تیوری-ایدیولوژیک خاصی از زوایای گوناگون این جنبش را تهدید می نماید. بعضی از افراد و شاخه ها، اندیشه مائوتسه دون را رد کرده و بعضی آن را تیوری هایی در حد انقلاب دموکراتیک نوین در چین می شناسند. عده ای علت بروز سرمایه داری در چین را نگرش های نادرست مائو در تشکیل جبهه متحد با بورژوازی ملی دانسته، بعضی ها این اندیشه را تکاملی برگنجینه مارکسیزم در هر سه جزء آن (فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی) می دانند و عده ای خود را کمونیست (مائویست) می نامند.

نفوذ افکار بورژوازی در جنبش چپ، تزلزل عده ای از افراد و تشکلات چپ در برابر غرب و مزدوران سوسیال امپریالیزم (انجوگرایی)، توجه اشغال کشور زیر نام مداخله، قانون گرایی ارتجاعی به نام کمک های جامعه جهانی، پول گرفتن از سفارت خانه ها و شبکه های استخباراتی و یوناگرایی) بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر ماهوی چین و اشغال کشور، عده ای از افراد و تشکلات ضمن اینکه خود را باورمند به مارکسیزم نشان می دهند، سوسیال دموکراسی نمایی کرده و در اتحاد با خلقی ها، پرچمی ها و ستمی ها قرار گرفته، خروش انقلابی را «سرخ نمایی» تبلیغ می نمایند که تمام اینها بر سردرگمی تیوریک و تشت تشکیلاتی می افزاید.

نفوذ تروتسکیست ها در جنبش چپ بین المللی، پروسه ی ستالین زدایی و مخالفت پنهان و آشکار آنان با لنینیسم، اثرات معینی بر چپ کشور ما نیز گذاشته که رگه های آن را می توان در بعضی از نشرات یافت. برخی ها سیمای جامعه افغانستان را سرمایه داری ارزیابی کرده، تضاد میان کار و سرمایه را عمده می بینند که از نظر آنان باید با انقلاب سوسیالیستی حل گردد.

در برخورد با روابط و مناسبات بین المللی چپ نیز دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. عده ای تشکیل انترناسیونالیزم پرولتری را در گام نخست ضروری دانسته که از آن طریق باید احزاب کمونیست (مائویست) در کشورها ایجاد گردند، در حالیکه عده ای دیگر تشکیل پیشاهنگ پرولتاریا را در خود کشورها با پراتیک مشخص انقلابیون عمده و اساسی دانسته، بعد از آن هماهنگی این احزاب را در همکاری بین المللی کمونیست ها و تشکیل انترناسیونالیزم پرولتری اساسی می دانند. به طور خلاصه از نظر سیاسی - تیوریک و شیوه کار افراد، تشکلات چپ انقلابی را می توان در مجموع به دو طیف تقسیم کرد:

1 - افراد و تشکلاتی که در قبال اوضاع کنونی موضع التقاطی و اپورتونیستی داشته، فاقد مشی و برنامه مشخص کمونیستی می باشند. با اینکه عده ای از آنها ادعای کمونیستی داشته و عده ای صرف در حرف آن را قبول دارند، در عمل با شعارهای دموکراسی بورژوایی و هماهنگی با شرایطی که کمپنی های امپریالیستی در افغانستان به وجود آورده اند، با تأکید بر مبارزات قانونی و پذیرش شیوه کار و تفکر بورژوایی به انحلال رسمی و غیررسمی ایدیولوژیک رسیده اند. این افراد و تشکلات با ایجاد روابط گرم با سفارتخانه ها، دولت های امپریالیستی و جواسیسی که به نام دونه به افغانستان می آیند

و پول گرفتن ازین مراجع، روز تا روز حنای چپ شان در درون و بیرون این تشکلات بیرنگ شده، کینه ی طبقاتی نزد اعضای آن ها سرد و سردتر می گردد. عدم رعایت پنهانکاری، خاموش ماندن در قبال اشغال کشور، کنگره های علنی، اتحاد با مزدوران خلقی - پرچمی، انحلال در سازمان های ستمی، عضویت در احزابی با مهر جاسوسی، تمایل به شئونیزم قومی از ویژگی های آنها بوده که در آخرین تحلیل چون خادمان بورژوازی در سرایش باتلاق ضد کمونیستی سقوط می نمایند.

2 - طیف دوم را عمدتاً افراد و تشکلاتی می سازند که کشور را اشغال شده دانسته و مرحله انقلاب را ضد امپریالیستی می دانند. برخورد به سیستم حاکم که پیوندی از امپریالیزم، بورژوازی کمپرادور و ملاک ارضی است، با اصل قرار دادن کار مخفی، راه رهایی خلق از اسارت و به فرجام رساندن انقلاب دموکراتیک نوین را مبارزه مسلحانه می دانند و تمام اشکال دیگر مبارزه را در خدمت نبرد خلق قرار می دهند؛ موضع مشخص و روشن مارکسیستی دارند؛ از بیان نظرات شان ابایی نداشته، برخوردهای اپورتونیستی زیر نام استفاده از موسسات بورژوایی را هدف قرار نداده، از به میدان کشیدن نیروهای شان به خاطر تحصن و تظاهرات جهت فندگیری می پرهیزند و مشی و ستراتیژی کوتاه مدت و دراز مدت مشخصی دارند.

وقتی از پراکندگی سازمانی، تشتت تیوریک، عدم پیوند توده ای به عنوان کمبودهای اصلی جنبش مارکسیستی افغانستان می گوئیم، منظور طیف دوم می باشد که افراد و تشکلات آن در کلیت با هم متفق اند و در برابر بورژوازی تزلزل ندارند.

تشتت فکری و خرده کاری تشکیلاتی رابطه دیالکتیکی میان هم دارد و یکی متقابلاً بر دیگری اثرگذار می باشد که هر دو کمبود فقط با کار مشترک توده ای حل می گردد. زیرا تا زمانی که کمونیست ها با پرولتاریا پیوند ارگانیک برقرار نسازند، ذهنی گرایی بر اکثر تحلیل های شان سایه افکن خواهد بود. این ذهنی گرایی فقط در پراتیک توده ای از میان برداشته خواهد شد و روشنفکران کمونیست مرزهای ایدیولوژیک خود با طبقه کارگر را در عمل از میان خواهند برد، زیرا تنها با تیوری ها و آموزش های عام و کتابی نمی توان شرایط انقلابی را درک کرد و منطبق با آن تاکتیک های خاصی را به کار گرفت.

جنبش مارکسیستی و جنبش توده ها در تمام کشورهای جهان مدت ها جدا از هم سیر می کنند و تا وقتی این دو، جدا از هم اند، مارکسیستها خود را از ذهنی گرایی و طبقه کارگر که پیشوای انقلاب است، خود را از لغزش ها و گرایشات ریفرمیستی رها نده نمی توانند. زمانی که این دو با هم پیوند حاصل نمایند و تشکلات چپ به رهبری آگاهان طبقه کارگر سر بگذارند، طبقه کارگر دیگر نه طبقه ای در خود، بلکه به طبقه ای برای خود مبدل شده، سکان رهبری انقلاب را به دست می گیرد و تغییرات رادیکالیستی انقلابی را به میان می آورد.

به سر رساندن این پروسه از وظایف اصلی و مرکزی کمونیست هاست که باید سر از همین لحظه آغاز گردد. علاوه بر افراد و تشکلات چپ انقلابی از طریق مبارزات ایدیولوژیک و بحث های تیوریک با اصل انتقاد و انتقاد از خود، در صورتی که حرکت از موضع رفیقانه و تمایل به کار مشترک باشد (نه بحث ها و جدل های بی سرانجامی که طیف اول با آن خود را مصروف می دارد)، می توانند در امر رفع تشتت تیوریک و خرده کاری سازمانی، گام های مؤثر بردارند.

در شرایط کنونی جنبش انقلابی کمونیستی که در احزاب، سازمان ها و گروه های خرد و کوچکی جمع شده اند، هیچ کدام به تنهایی قادر به تشکیل پیشاهنگ واقعی پرولتاریایی نگردیده، در برابر هیولای سرمایه که به صورت مستقیم

کشور ما را اشغال کرده، قادر به مقاومت نمی باشد، لذا پایان دادن به خرده کاری، گروه گرایی و فرکسیونیزم از ضرورت های اساسی جنبش انقلابی ماست که می شود موازی با کار توده ای پر حوصله آن را به پیش برد، جلسات معینی برگزار کرد و با ارزیابی از وضعیت، نتیجه ی بحث ها را در پراتیک انقلابی پیاده کرد و اصل پراتیک - تیوری - پراتیک را رعایت نمود.

امپریالیزم امریکا

استقرار مستقیم نیروهای امریکایی و متحدان امپریالیست اش در کشور ما بعد از 11 سپتامبر به کمک اتحاد و طنفروش شمال، بعد تشکیل دولت دست نشاندۀ با مجمع وطنفروشان در بن و امضای پیمان ستراتیژیک بوش - کرزی زمینۀ استقرار درازمدت این نیروها را جهت اشغال کامل وطن ما مساعد ساخت. امریکایی ها با استقرار 30 هزار نیرویی تا دندان مسلح (14 هزار در ناتو و بقیه خارج از آن) با اشغال میدان های هوایی بگرام، شیندند، مزار و قندهار به عنوان پایگاه های دائمی، ایجاد 24 زندان با انواع تجاوز و شکنجه، با وارد نمودن قوای قهار هوایی که فضای افغانستان را مطلقاً در اختیار دارند، با صدها مشاور به خاطر هدایت و کنترل ارگ، وزارتخانه ها و مخصوصاً وزارت های دفاع و داخله که تا رؤسای آنها تحت دستور کامل قرار دارند. مصرف 99 میلیارد دالر به خاطر جابجایی نظامی، علاوهً کنترل و پرورش پولیس، اردو و امنیت ملی به عنوان دستگاه های مزدور و سرکوبگر، تلاش در جهت ایجاد طبقۀ قوی بورژوا کمپردور، ایجاد نهادهای جامعۀ مدنی، سازمان های بین المللی و رسانه های همگانی که جهت رادیکالیزه نمودن حضور دائمی امریکا بر پلورالیزم، بازار آزاد، اخلاق بورژوایی، دموکراسی لیبرال و عروسک سازی زن زیر نام برابری حقوق شان تأکید داشته، تحکم پذیری، استعمار زدگی و «فرصت طلایی کنونی» را در ذهنیت مردم القاء می نمایند. حضوری که انگلیس ها آن را 50 سال و امریکایی ها 90 سال رقم زده اند، به روشنی نشان می دهد که کشور ما در اشغال کامل نیروهای امپریالیستی، مخصوصاً ایالات متحده امریکا درآمده است.

با اینکه تفری های حکومتی، تعیین افراد پارلمان و نمایندگان سیاسی افغانستان در خارج کشور کاملاً زیر نظر امریکایی ها صورت می گیرد، اتکای امپریالیزم خونخوار امریکا بیشتر بر فاشیست های مذهبی بوده، رهبران جهادی را بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و تشکیل دولت بن طلاق نداده تا هنوز در مغالطه با آنان قرار دارد و پرورش بیشتر خوک بنیادگرایی اسلامی را برای اهداف درازمدتش در منطقه و جهان لازمی می بیند. در این میان جاسوسان خلقی و پرچمی نیز در کشیدن طوق بندگی کمتر از بنیادگرایان جهادی و غیر جهادی و جواسیس به اصطلاح دموکرات از غرب آمده، عقب نمانده، این بار به امپریالیست های غربی مخصوصاً ایالات متحده امریکا اقتدا کرده اند و تا توان دارند به جاسوسی و وطنفروشی می پردازند. با این اشغال کامل، ما به عنوان مستعمره ی امریکا از استقلال سیاسی خود محرومیم و یکی از مستعمرات امریکا به حساب می آییم. تیوری های مداخله و حضور چند کشور که بعضی ها تلاش می کنند با اداهای چپ، رنگ اشغال را ضعیف نشان دهند، جز خیانت به توده ها و آب ریختن به آسیاب امپریالیزم چیز دیگری نمی باشد.

دولت دست نشاندۀ

ترکیب طبقاتی دولت افغانستان را ملاکان ارضی و بورژوا کمپرادورهایی می سازند که به عنوان چوبدست

استعمار و استثمار امریکا عمل می کنند. در کنار این دو طبقه، قشر مرفه خرده بورژوازی و لومپن هایی که از طریق قتل و رهنری (در چارچوب تنظیم ها) گروپ های مسلحی را در اختیار گرفته اند، نیز در قدرت سهیم می باشند.

تنظیم های جهادی، نمایندگان سیاسی این طبقات و اقشار که تجسم شان در احزاب سرکاری، تنظیمی و تکنوکرات های غربزده دیده می شود (حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، جبهه نجات، محاذ ملی، وحدت خلیلی، وحدت محقق، شورای نظار، جنبش ملی، جبهه متحد ملی، افغان ملت، حزب جمهوری و چند درجن حزب رسمی و وطنفروشان منفردی چون کرزی، هدایت امین ارسلا، امین فرهنگ، حنیف اتمر، عیدالله رامین، رحیم وردک، جلالی، رهین، سپنتا، ظاهر طنین، مصطفی ظاهر وغیره) ستون های اصلی تجاوز و استعمار را به دوش می کشند. دولت افغانستان، نهادهای جامعه مدنی، انجوها، سران بعضی از رسانه ها و عده ای از احزاب رسمی در شرایط کنونی، ابزار تحکیم موقعیت ایالات متحده در افغانستان بوده که به عنوان خاینان ملی و وطنفروش باید با انقلاب ضد امپریالیستی خرد و خمیر گردند.

طالبان

نیروی وابسته و مزدوری که مجهز به افکار تیپیک فیودالی بوده، متشکل از ملاکان ارضی، دهقانان ناراضی و خرده بورژواهای دینی اند که در رابطه تنگاتنگی با استخبارات پاکستان و مافیای مواد مخدر قرار دارند. با اینکه ظاهراً علیه حضور نیروهای خارجی در افغانستان می جنگند، ورود قانونی این نیروها را به کشور ما تثبیت می نمایند.

طالبان، خواهان برقراری حکومت قشری مذهبی توتالیتر بوده و کوچکترین چیزی به نام خدمت به خلق در برنامه شان وجود ندارد. دشمن خلق، عامل نفوذ بیگانگان، مخالف هیستریک آزادی زن، مظهر جهالت و مخالف تمامی مظاهر پیشرفت بوده، با اینکه دشمن عمده به حساب نمی آیند، اما از دشمنان خلق به حساب آمده، پرولتاریا نه تنها در جبهه متحد با آن قرار نمی گیرد، که باید ماهیت ارتجاعی شان را برای دهقانانی که در جهت اهداف آنها تفنگ می زنند، افشا نموده و به این صورت تجرید گردند.

جبهه ملی

این جبهه که بقایای اتحاد شمال می باشد، فقط چند وطنفروش خلق و پرچم در آن افزایش یافته اند. رهبری آن را طیفی از بورژوازی وابسته و ملاکان ارضی تشکیل می دهد. تمامی آنان جنایتکارانی اند که باید در دادگاه صحرایی تیرباران شوند.

اعضای این جبهه که اکثر آنان با افکار فیودالی مسلح بوده و علاوه به این که تعدادی از آنان سرمایه داران وابسته و نو به دوران رسیده می باشند، طیف وسیعی از خرده بورژوازی مرفه را در خود دارد، آمادگی هر نوع وطنفروشی را داشته و لحظه ای از غارت گری و چپاول دست بر نمی دارند. این جبهه گروپ های مسلحی در اختیار دارد و با عشوهای خاص دموکراسی نمایی، خود را به امپریالیست ها سودا می کند. با اینکه اپوزیسیون نمایی دارد، بخش اعظمی از بدنه دولت مزدور را تشکیل داده، به هر نوع خدمت گذاری و جاسوسی به امپریالیست ها و کشورهای همسایه آماده است و علاوه به این که از دلدادگان نظامی دست نشانده امریکا در افغانستان است، با هزار و یک رشته با ایران و روسیه در پیوند قرار دارد. انقلابیون نه

تنها با آنان جبهه متحد نمی سازند که به عنوان دشمنان قسم خورده ی خلق باید با امپریالیزم و دولت پوشالی یکجا سرنگون گردند.

سیمای جامعه ما

بیش از هفتاد در صد مردم افغانستان ده نشین و نزدیک به سی در صد شهر نشین می باشند. اکثریت ده نشینان را دهقانان بی زمین و کم زمین تشکیل می دهند.

دهات افغانستان که به تولید زراعی با وسایل تولید عقب مانده (اکثریت دهقانان تا هنوز با گاوآهن کار می کنند) سروکار دارند، از طریق پرداخت بهره مالکانه استثمار می شوند و بدینگونه مناسبات بورژوازی تا هنوز در دهات نفوذ نکرده، ورشکستگی دهقانان تهیدست نسبت به دهه های قبل آهنگ سریعتری داشته، آنانی که از آوارگی بر می گردند، نیز بیشتر در شهرها متمرکز می شوند. اما در مناطقی که زرع تریاک مروج است، چون از زمین کم، حاصل بسیار برداشته می شود، ورشکستگی دهقانان را کندتر می سازد. برخی از شهرهای بزرگ (کابل، قندهار، مزار، هرات، جلال آباد، قندز) تا حدی مناسبات فیودالی را گذرانده؛ طبقات کارگر، خرده بورژوا، سرمایه داران بزرگ و متوسط در آن ها به کار اشتغال دارند. سرمایه داران بزرگ و متوسط کنترل تجارت را در دست داشته، کمپنی های امپریالیستی بر اشتراک بورژوازی بزرگ در بخش مخابرات، معادن، بانک، صنایع، ساختمان، مواد سوخت، معارف و صحت سرمایه گذاری کرده، مناسبات بورژوازی در این شهرها در حال گسترش می باشد. علاوهً کمپنی های امپریالیستی از طریق بورژوازی وابسته ی کشورهای نیمه سرمایه داری منطقه (ایران، پاکستان، ترکیه، کوریای جنوبی، هند و...) نیز به صورت غیرمستقیم بخش های مهمی از تولید و تجارت را در کشور ما کنترل می کنند و ازین طریق پول های بزرگی را به جیب می زنند. بعد از یازده سپتامبر که پای امپریالیست ها به کشور ما باز شد، ورود سرمایه های کمپنی های امپریالیستی در تسریع رشد سرمایه داری به صورت میکانیکی نقش ایفا کرده و به این خاطر سرعت رشد شهرها در کنار عقب ایستایی دهات و ورشکستگی دهقانان که باعث تفاوت های مهمی میان این دو شد، افغانستان شدیداً به یک کشور مصرفی مبدل گشت و دست نشاندگان سرمایه با حجم کلانی که با ضرورت حضور دایمی امپریالیست ها در کشور ما پیوند دارد، پمپ گردید؛ چنانچه امروز مصرف تبلیغات کمپنی های امپریالیستی در چند شهر خاص افغانستان سالانه به 20 ملیون دالر می رسد. مصرفی بودن افغانستان با ستراتیژی امپریالیست ها در خاک ما همخوانی داشته و به این خاطر آن ها می خواهند بیش از 500 هزار ملیارد دالر ذخایر زیرزمینی افغانستان را بچاپند.

سیاست اقتصاد بازار آزاد که به فرمایش امپریالیزم امریکا برای افغانستان تصویب شد، جز تقویت بورژوازی بزرگ و باز کردن نفوذ سرمایه های امپریالستی در افغانستان چیز دیگری نمی باشد. لذا دو نوع تولید در شهر و دهات وجود دارد، در دهات تولید فیودالی و در شهرها تولید بورژوازی حاکم می باشد. بدینصورت سیمای کشور ما را می توان نیمه فیودالی و نیمه سرمایه داری رقم زد، اما از جاییکه بیشترین بخش تولید سرمایه داری، وابسته به کمپنی های امپریالستی است و با اشغال نظامی کشور ما همراه می باشد، لذا این سیمای ما باید نیمه فیودالی - مستعمراتی تعریف کرد.

طبقات

مارکسیزم معتقد است که هیچ چیزی در جهان غیر طبقاتی نیست و به این خاطر برخوردش با مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، طبقاتی می باشد. با ارزیابی طبقاتی است که مارکسیست ها نوعیت انقلاب، دوستان و دشمنان طبقاتی خود را مشخص می سازند. در شرایط کنونی که جامعه ما یک جامعه مستعمراتی و نیمه فیودالی است، با ارزیابی شش طبقه؛ نیروهای محرک و نیروهای بازدارنده انقلاب را مشخص می نمایم.

طبقه کارگر: طبقه کارگر در کشور ما از زمان شیر علی خان و ماشین خانه او پا به عرصه گذاشته و فرود و فرازهای بسیاری را تجربه کرده است. این طبقه که شامل اقشار صنعتی، زراعی، اریستوکرات و لومپن پرولتاریاست، در مقاطع معینی از تاریخ کشور ما نقش مهمی در مبارزات کارگری در کنار روشنفکران انقلابی ایفا کرده است. در دوران خونریزی های سی سال گذشته، طبقه کارگر مثل سایر طبقات، تلفات سنگینی را متحمل شده است و کارگران بسیاری جهت کاریابی به ایران، پاکستان و چند کشور عربی آواره شده اند.

محل استقرار این طبقه شهرها بوده، قشر زراعی آن در دهات به کار اشتغال دارد و از مولفه های مهم وحدت پرولتاریا و دهقانان به حساب می آید. این طبقه از بی چیزترین طبقات اجتماعی است که در مبارزه با امپریالیزم و ایادی داخلی آن جز زنجیرهای دست خود چیزی را از دست نمی دهد. این طبقه به خاطر این که با وسایل پیشرفته سروکار دارد، به صورت جمعی تولید می کند و فکر تغییر جمعی را دارد، لذا انقلابی ترین طبقه به حساب آمده، رهبری انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالستی را به عهده دارد.

در شرایط کنونی که سیاست بازار آزاد از سوی امریکایی ها برای کشور ما اعلام شده و بسیاری از تصدی های تولیدی دولتی که در گذشته بخش اعظم تولید را در اختیار داشتند، یا در اثر جنگ های تنظیمی نابود شده و یا بخشی از آن به تولید خصوصی تحویل داده شده و یا به زودی تحویل داده می شوند و به این صورت زندگی کارگران شاغل در این بخش ها در معرض ورشکستگی جدی قرار داشته، بیکاری در میان شان بیداد می کند.

آخرین آمار نشان می دهد که در شرایط کنونی بیش از 172 هزار کارگر در رشته های مختلف، مخصوصاً در بخش های ساختمانی، سرک سازی، کارخانه های تولیدی، معادن، باربری، صنعت چاپ، مخابرات و غیره در کشور ما به کار مصروف اند. قشر زراعی کارگران که در دهات متمرکز اند؛ با تراکتور، واترپمپ و تریش کار می کند و در کنار این وسایل دهها کارخانه ی ترمیم این ابزار، با صدها کارگر مصروف کار اند که گراف مجموعی کارگران را بالا برده، به سه صد و هفتاد هزار نفر نزدیک می سازد.

حدود هفتاد هزار کارگر پاکستانی نیز در شهرهای مختلف کشور ما در بخش های ساختمانی، تخریک موتر و صنعت چاپ مصروف کار اند. حدود هفت صد هزار کارگر ما در ایران، پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی در سنگبری ها، سرک سازی، تراکتوررانی، کوره های خشت پزی، باربری، صنعت پلاستیک، فرنیچر سازی، قالین بافی و غیره مصروف کار بوده، به بدترین وجهی استثمار می شوند و برای سرمایه داران کشورهای فوق ارزش اضافی تولید می نمایند. این کارگران با وجودی که به روی ابراز تولید سرمایه داران بیگانه کار می کنند، اما در برگشت به افغانستان درک نسبی از بهره کشی و استثمار پیدا کرده، نسبت به طبقات دیگر، زودتر به انقلاب رو می آورند و از نظر سیاسی بخشی

از طبقه کارگر افغانستان به حساب می آیند. این نیروی بزرگ پرولتاریا در درون و بیرون کشور ما نیروی اصلی هدایت کننده انقلاب پرولتاریایی به حساب می آید. در کنار اقشار صنعتی و زراعی، بحران بیکاری، جنگ های چند ساله، لاقانونی، فقر و انارشی قشر بزرگی از لومین پرولتاریا را نیز پرورده که روز تا روز بر تعداد شان افزایش به عمل آمده، انارشی و جرم و جنایت را بیشتر دامن می زند. امپریالیزم امریکا ازین قشر هم اکنون استفاده کرده، در آینده به عنوان چوبدست و جاسوس جهت سرکوب بیشتر انقلابیون از آن سود خواهد برد که انقلابیون باید نسبت به این قشر حساس باشند.

طبقه کارگر، آگاه ترین طبقه با پیگیرترین دموکراتیزم خود، در صورتی که با جنبش کمونیستی پیوند بخورد، می تواند رهبر و رهنمای انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار جامعه سوسیالیستی و کمونیستی گردد.

طبقه دهقان: این طبقه بیشترین نفوس کشور ما را می سازد. از جاییکه بیش از هفتاد درصد ساکنان وطن ما را ده نشینان تشکیل می دهند و با تولید زراعی امرار معاش می کنند، اینان دهقانانی اند که به اقشار تهیدست، میانه و کولاک تقسیم می شوند. قبل از هفت ثور قشر تهیدست آن که فاقد زمین و ابزار تولید بود، بیشترین بخش این طبقه را می ساخت. اما به علت آوارگی ها و جابجایی ها که بیشترین ضربه متوجه این قشر بود، عده زیادی از آنان به ایران و پاکستان رفته، به کارگران مزدبگیر مبدل شدند؛ عده ای در اثر ناامنی، وضعیت بد تولیدی دهات، درگیری های قومی و تنظیمی و پیوستن تعدادی از آنان به گروپ های مسلح و جنایتکار، رو به شهرها آورده، در وضعیت خرده بورژوازی شهری قرار گرفتند. امروز دو قشر میانه و تهیدست دهقانان بخش اعظم این طبقه را می سازند و هر دو در حال از دست دادن موقعیت طبقاتی شان می باشند.

توأم با درگیری ها و تغییرات سه دهه ی اخیر، در وضعیت اقتصادی و اجتماعی دهات نیز تغییراتی رونما شده، اما در وسعت زمین های زراعی، استفاده بیشتر از آب دریاها، نوعیت تخم و کیفیت تولید تغییر چندانی به وجود نیامده، از فشرده گی و قدرت ملاکان سابق در حد معینی کاسته شده و بسیاری آنان با تقسیم زمین در میان افراد خانواده به ملاکان کوچک و حتی کولاک مبدل شده اند. کولاکها در کنار ملاکان ارضی در قدرت دهات سهیم اند و خواهان حفظ وضعیت موجود می باشند.

دهقانان، مخصوصاً قشر تهیدست آن که به پرولتاریای ده معروف اند، متحد نزدیک پرولتاریا بوده، بار اصلی انقلاب را به دوش می کشند. در کشور ما انقلاب دموکراتیک نوین در حقیقت انقلاب دهقانی است و به این خاطر باید شهرها از طریق دهات محاصره گردند. دهقانان کشور ما که در سه دهه اخیر، بار اصلی جنگ به ویژه نبرد ضد تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی را به دوش کشیده اند، آشنایی کامل به استعمال اسلحه داشته و بسیاری شان که سلاحی از جنگ به میراث برده اند، مثل گذشته به مناسبات ارباب رعیتی تن نداده، با این که با بهره ی مالکانه استثمار می شوند، ولی در حد معینی آماده خیزش نیز می باشند؛ بگذریم ازینکه بخشی از آنان با فقر و مناسبات حاکم قومی و قبیله ای در خدمت ملاکان تازه به دوران رسیده قرار دارند، از نوک تفنگ نان می خورند و مورد استعمال امیال شوم آنان و طالبان قرار می گیرند.

زراع و قاچاق مواد مخدر که ستراتیژی مهم امپریالیست ها در کشور ماست، عده ای از دهقانان را در خدمت منافع مافیایی خود قرار داده، بعضی را چنان فاسد ساخته که با تفنگ ازین منافع دفاع می کنند و به نیروی بالقوه مافیا مبدل شده، در دفاع از حرکت های ضد انقلابی و پشتیبانی زرع تریاک قرار می گیرند. انقلابیون باید در مناطق تریاکزا با دقت برخورد کرده، نباید در دام درگیری های مافیایی بیافتند و دشمن عمده را فراموش کنند. کار انقلابی میان دهقانان، جذب پیشروترین

آنان به صفوف انقلاب و تشکیل کمیته‌های دهقانی جهت هدایت فعالیت‌های روزمره و درازمدت برای انقلابیون مائوتسه دون اندیشه از مهم‌ترین وظایفی است که نادیده گرفتن آن پشت کردن به انقلاب است.

طبقه خرده بورژوازی: طیف وسیعی از توده‌های کشور ما در شهرها و دهات این طبقه را تشکیل می‌دهند. دکانداران، پیشه‌وران، اهل کسبه، ماموران پایین رتبه، معلمان و اکثر روشنفکران، وابسته به این طبقه می‌باشند که در میان آن اقشار مرفه، میانه حال و تهیدست وجود دارند.

قشر مرفه این طبقه بی‌وقفه تلاش می‌نماید تا با ازدیاد درآمد، خود را به بورژوازی متوسط و بزرگ برساند. قشر میانه‌ی آن همیشه در حال تجزیه‌بوده، لایه‌ی بالایی آن به قشر مرفه صعود کرده و بخش پایینی آن به تهیدست سقوط می‌نماید. قشر مرفه در کنار این که خود به کار مصروف است، افراد دیگری را هم استثمار می‌کند و از راه‌های تولید و تجارت موقعیت‌اش را تثبیت می‌نماید. علاوه‌بر این قشر برای اینکه خود را به بورژوازی متوسط و بزرگ برساند، از طرقی چون رشوه، اختلاس، مواد مخدر، وابستگی به کشورها و راه‌های دیگر بی‌وقفه تلاش می‌نماید. بعضی از قوماندانان تنظیمی با اینکه ریشه‌ی دهقانی دارند، در چند سال اخیر با چور و چپاول، سرمایه‌اندوزی کرده، در شهرها با راه‌اندازی تولید کوچک، تجارت، کارهای ساختمانی، هتل‌داری و غیره به این قشر پیوسته‌اند.

قشر تهیدست این طبقه، بزرگترین بخش خرده بورژوازی شهری را می‌سازد و زندگی شبیه پرولتاریا داشته، اکثر افراد وابسته به آن شغل ثابتی ندارند و به دنبال کارهای مختلفی سرگردان‌اند. گاهی به خرده‌فروشی کنار جاده‌ها، گاه روزمزدی و گاه به کارهای دیگری مصروف می‌شوند. در حالیکه کار بعضی از آنان فصلی بوده، عموماً در آخر سال قرضدار می‌باشند و از شهری به شهری فرار می‌کنند. در صورتیکه در کارگاه‌ها کاری بیابند به کارگری مصروف شده و یا به ایران و پاکستان فرار کرده، اقدام به فروش نیروی کارشان می‌کنند.

بعد از یازده سپتامبر و هجوم کمپنی‌های امپریالیستی به کشور ما، ورشکستگی خرده بورژوازی میانه‌آهنگ تندتری یافت. ورود کالاهای مصرفی، ورشکستگی اهل کسبه را به دنبال داشت. بسیاری از خیاطان، آهنگران، نجاران، معماران، قالین‌بافان، مسگران، دست‌فروشان دوره‌گرد و غیره بیکار شدند و تمام این عوامل باعث گردید که امروز تفاوت طبقاتی روز تا روز ازدیاد یابد، چهار میلیون نفر بیکار بمانند و هفتاد درصد مردم زیر خط فقر زندگی کنند.

روشنفکران بخش اعظم این طبقه را تشکیل می‌دهند. این بخش در مقابل مسایل سیاسی حساس بوده و زودتر به تشکلات انقلابی می‌پیوندند. اما به علت ضعف‌های قابل توجه - گرایش‌های لیبرالیستی، علاقه به تحصیل، زندگی مفشن، زندگی در خارج و غیره - اکثرشان قادر به پذیرش زحمات انقلاب نبوده، با نداشتن دموکراتیزم پیگیر به انقلاب پشت کرده، آسایش می‌گزینند.

روشنفکران انقلابی که در تیوری و پراتیک، مرز میان خود و پرولتاریا را می‌زدایند، به عنوان نماینده‌ی سیاسی طبقه کارگر و پیشاهنگ آن به پیکار بی‌امان دست زده، با ایدیولوژی خرده بورژوایی وداع می‌گویند. این روشنفکران با کسب اخلاق پرولتری و احساسات طبقاتی، آماده‌ی هر نوع قربانی بوده، جز پیروزی خلق‌ها به چیزی نمی‌اندیشند.

خرده بورژوازی در مجموع یک طبقه انقلابی است و از متحدان مهم طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شود و حزب طبقه‌ی کارگر در تشکل و سازماندهی آن لحظه‌ای فروگذار نمی‌کند. در شرایط کنونی این طبقه بیشترین بار فقر و بدبختی را کشیده، تجاوز امپریالیست‌ها و مزدوران بنیادگرایان طالبی و تنظیمی زندگی آن را روز تا روز خراب‌تر ساخته، از

وضعیت کنونی شدیداً ناراضی می باشد.

طبقه بورژوازی ملی: این طبقه که بورژوازی متوسط هم نامیده می شود، بعد از جنگ دوم جهانی که امپریالیست ها موقتاً توان صدور سرمایه را از دست دادند، در کشور ما ظهور کرد و به زودی با صدور سرمایه های امپریالیستی و رقابت با بورژوازی کمپرادور روبرو گشت. هرچه سرمایه های امپریالیستی بیشتر وارد کشور می شد، به همان پیمانه کمپرادورها تقویت و بورژوازی ملی زیر فشار قرار داده می شد. نمونه این رقابت در آن زمان در گوگرد سازی و چاینگ سازی دیده شد که از سوی روس ها و جاپانی ها با شکست مواجه گشتند.

طی سه دهه اخیر، این طبقه با سیاست های حزب دموکراتیک و بعد بازار آزاد امپریالیست ها شدیداً ضربه خورد و به این خاطر در شرایط کنونی وضعیت ضعیفی دارد. بورژوازی ملی از نظر سیاسی خصلت دوگانه داشته، وقتی در تجارت و تولید کارگران را استثمار می کند، استثمارگر است؛ اما وقتی زیر فشار امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور قرار می گیرد، انقلابی می شود. به این خاطر پرولتاریا با این طبقه سیاست وحدت - مبارزه را در پیش می گیرد و هیچ وقت او را در رهبری شریک نمی سازد. تا زمانی که حزب پرولتاریا قوی و الترناثیو قدرت نشود، این طبقه حاضر به ساختن جبهه متحد با آن نمی باشد.

طبقه ملاک ارضی: این طبقه بیشترین زمین و ابزار تولید را در اختیار دارد و اقشار مختلف دهقانی، مخصوصاً دهقانان تهیدست را از طریق بهره مالکانه استثمار می کند. ملاک ارضی از حاصلی که سالانه به دست می آید، چهارم و یا پنجم حصه ی آن را به دهقان داده، 60-80 درصد حاصل را خود تصاحب می شود، علاوهً از نظر سیاسی قدرت اصلی ده را می سازد و در تعیین ملک، میرآب، حقاچه، حشر و غیره نقش اصلی را ایفا کرده، شکست و بست روزمره اهل ده را نیز به عهده دارد و چون کانون کوچک قدرت در دهات عمل می کند.

ملاکان ارضی نه تنها خود دهقانان که زن و فرزندان آنان را نیز مورد بهره کشی قرار می دهند. در سه دهه ی اخیر عده ای از زمینداران بزرگ موقف سیاسی شان را تا حدی از دست داده، به عوض آنان افراد دیگری به زور تفنگ، تنظیم و گروپ مسلح یا زمین های دیگران را غصب کرده یا خریده و یا املاک دولتی را تصاحب نموده، شامل این طبقه شده اند. آنان دهقانان را نه تنها از طریق بهره ی مالکانه، که با شرکت دادن در گروپهای مسلح نیز مورد سوء استفاده قرار می دهند.

ملاکان ارضی، موقعیت بروکرات و غیر بروکرات داشته که به نحوی یکی پایگاه دیگری را در دهات و ارگان های دولتی می سازند. انتخابات اخیر پارلمانی نشان داد که این طبقه در دهات از نفوذ بالایی برخوردار است، زیرا اکثریت کرسی های پارلمان را به خود اختصاص داد. این طبقه پایه ی اصلی دولت کنونی را می سازد و احزاب سیاسی بسیاری نمایندگی این طبقه را کرده، خواهان حفظ شرایط موجود می باشند. در ولایات اکثر والی ها، قوماندانان امنیه، مستوفی ها و معاون والی ها از لحاظ موقعیت اقتصادی و طبقاتی یا افکار سیاسی و فرهنگی به این طبقه وابسته می باشند و تلاش دارند، سنت ها و باورهای فیودالی شان را در برابر هجوم فرهنگ بورژوازی که به گونه ای از طریق نهادهای جامعه مدنی، تکنوکرات های غرب زده، رسانه ها و بعضی از احزاب سرکاری تبلیغ می گردد، حفظ نمایند و به این صورت کشمکشی هر چند خزنده و نامرئی میان این طبقه و نمایان دموکراسی لیبرال در جریان است و با فشار روزمره طالبان که نمایندگان سیاسی و تفنگ بدست جامعه ای تیپیک فیودالی اند، لیبرال ها را روز تا روز از موضع شان وادار به عقب نشینی

کرده، راه را برای استقرار هر چه بیشتر فرهنگ رسمی این طبقه باز می کنند؛ چنانچه معارف افغانستان تصمیم دارد، صدها مدرسه ی دینی را بنا کند و نصاب تعلیمی را هر چه بیشتر دینی سازد.

ملاکان ارضی به عنوان چوبدست امپریالیست ها در کشور ما در جریان انقلاب دموکراتیک نوین، مخصوصاً در مرحله انقلاب ارضی که جزء جدا ناپذیر انقلاب ملی و دموکراتیک است، خرد و خمیر می گردند. با اینکه برخورد نسبت به نوع شریر و غیر شریر افراد این طبقه و اینکه امپریالیست های عمده و غیر عمده حامی کدامها اند، از نظر زمانی فرق می کند، ولی در کل پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بدون سرنگونی کامل این طبقه میسر نیست.

طبقه بورژوا کمپرادور: در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی که مورد یورش بیرحمانه ی سرمایه های

امپریالیستی قرار می گیرند، این طبقه اتکای اصلی صدور سرمایه بوده و از هماغوشی سرمایه های کمپنی های امپریالیستی با قشر بالایی بورژوازی ملی به میان می آید. کمپنی های امپریالیستی قسمتی از بهره کشی های شان را در این کشورها به بورژوازی کمپرادور سپرده، بخش اعظم آن را خود می ربایند. بورژوازی کمپرادور علاوه بر سهمی که از این استثمار می برد، وظیفه مدیریتی و گرداندگی این سرمایه گذاری ها را نیز داشته و از این بابت معاشات بلندی می گیرد. بورژوازی کمپرادور علاوه بر اینکه راه اشکال گوناگون استثمار امپریالیستی را در کشور هموار می سازد، با تمام قوا بر ضد بورژوازی ملی عمل کرده، تلاش می نماید تا آن را از تولید و بازار محروم نماید و تمام بازارها، مواد خام و نیروی کار ارزان را در خدمت کمپنی های امپریالیستی قرار دهد. این مقابله تا زمانی وجود دارد که بورژوازی ملی را از پا درآورد و تولید و تجارت را کاملاً در انحصار خود بگیرد و بعد با یک تازی و بلند بردن نرخ کالا، پایین آوردن نرخ مواد خام و مزد کارگران، پنجه های استثمار امپریالیست ها را در گوشت و پوست زحمتکشان هر چه خشن تر و عمیقتر فرو برد.

امپریالیسم امریکا که تصمیم استقرار درازمدت نیروهایش را در افغانستان دارد، با تمام قوا می کوشد تا این طبقه را تقویت نماید. بازار آزاد و تقویت بخش خصوصی جز پروردن طبقه دلال چیز دیگری نیست. با این طبقه است که امپریالیستها در کنار ملاکان ارضی، استثمار و استعمار شان را تکمیل می کنند. جنگ سی ساله در کشور ما در کنار اینکه طبقات دیگر را از منظرهای گوناگونی ضربه زد، این طبقه بیشترین ضربه ها را با اقتصاد بروکراتیکی که در دوران زمامداری حزب دموکراتیک حاکم و خود چون بورژوا کمپرادور در خدمت سوسیال امپریالیسم قرار داشت، متحمل شد و به این خاطر تلاش امپریالیستها در تقویت این طبقه خستگی ناپذیر ادامه دارد تا در آینده سکان دولت مزدور، ارتش، پولیس، احزاب سیاسی و تمامی ارکان های قدرت را به آن بسپارند و بی دغدغه به استثمار بپردازند.

بورژوازی کمپرادور در انقلاب دموکراتیک نوین یکجا با امپریالیسم و دولت مزدور سرنگون می شود. در حالیکه برخورد انقلابیون جهت تجرید هر چه بیشتر دشمن عمده با کمپرادوران که به کدام امپریالیستها وابستگی دارند، فرق میکند. امپریالیسم عمده و وابستگان دلال شان بی مکنی در نبرد مسلحانه خلق به زیر کشیده خواهند شد و انقلابیون باید از تضاد میان وابستگی های مختلف این طبقه به امپریالیست ها سود ببرند، اما تکمیل انقلاب دموکراتیک نوین فقط با برچیدن بساط امپریالیسم، دولت دست نشانده، طبقات ملاک و بورژوازی کمپرادور ممکن می گردد، در غیر آن از چنین پیروزی نمی توان حرفی بر زبان آورد.

بورژوازی کمپرادور در شش سال اخیر در کشور ما به شدت در حال رشد بوده، در بخش های تجارت، شرکت های مخابراتی، هتل داری، بانکداری، ساختمانی، معادن، صنایع، شهرک سازی، مواد مخدر، سرکسازی و غیره فعال

بوده، عده ای از رهبران و قوماندانان تنظیمی نیز در حال پیوستن به این طبقه و خدمتگذاری به کمپنی های سرمایه داری می باشند. رشد هر چه بیشتر این طبقه، ضربه خوردن بورژوازی ملی، وابستگی به امپریالیزم و فروریزی اقشار و طبقات میانه را که با گسترش شهرها همراه می باشد، در پی دارد.

ستراتیژی و تاکتیک

سازمان انقلابی افغانستان دو ستراتیژی (کوتاه مدت و دراز مدت) داشته، ستراتیژی کوتاه مدت-انقلاب دموکراتیک نوین- و ستراتیژی دراز مدت-انقلاب سوسیالیستی، استقرار سوسیالیزم و گذار به کمونیزم- را در بر می گیرد. هر ستراتیژی با تاکتیک هایی همراه است که مطابق با وضعیت ستراتیژیک هر مرحله اتخاذ می گردد. انقلاب دموکراتیک نوین که با دو خصلت ملی- دموکراتیک مشخص می گردد، با کسب استقلال سیاسی و اقتصادی، سرنگونی امپریالیزم، دولت دست نشانده و بورژواکمپرادورها جنبه ملی خود را تکمیل کرده، سرنگونی ملاکان و به فرجام رساندن انقلاب ارضی بخش دموکراتیک خود را به سر می رساند. این دو مرحله از همدیگر جدا ناپذیر بوده، تا زمانی که در جریان جنگ طولانی، دهقانان احساس نکنند که انقلاب به نفع آنان است و باید در انقلاب شرکت کنند، امکان تشکیل پایگاه های مردمی و راه محاصره شهرها از طریق دهات ممکن نیست. در حالی که تا زمانی سلطه امپریالیزم و عمال آن در دهات بر انداخته نشود، ممکن نیست انقلاب ارضی انجام شود. به این ترتیب مبارزه بر ضد امپریالیزم و عمال داخلی آن به نحوی تقدم حاصل کرده، راه را برای به سر رساندن انقلاب ارضی مساعد می سازد. بگذاریم از اینکه این دو وظیفه انقلاب دموکراتیک نوین با یک مرحله و جدا ناپذیر از هم به فرجام می رسند.

نیروهای محرکه انقلاب و جبهه متحد ملی

در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی چون افغانستان، عموماً شش طبقه در جامعه حضور دارند و با اینکه هر یک از خواست و مواضع خود به انقلاب می نگرند، در کل سه موضع و گرایش در میان آنها به چشم می خورد. طبقه کارگر، طبقه دهقان و طبقه خرده بورژوا در مجموع زحمتکشان نامیده می شوند و با اینکه قشربندی های خاصی دارند و ورود این اقشار به انقلاب یکباره صورت نمی گیرد، ولی تمام آنها با شرایط خاص سیاسی و اقتصادی که دارند، خواهان تغییر وضعیت بوده، نظام کنونی را به ضرر خود دیده، معتقد به تغییرات رادیکالی در فرماسیون طبقاتی موجود می باشند. در میان این سه طبقه، پرولتاریا انقلابی ترین آنها بوده، با حزب پیشاهنگ اش رهبری انقلاب را به دست می گیرد و با عمومی ساختن وسایل تولید به استثمار پایان می دهد. پرولتاریا تا زمانی که از حمایت طبقه دهقان و خرده بورژوازی شهر و دهات برخوردار نباشد، قادر به پیشبرد انقلاب نشده، نمی تواند انقلاب دموکراتیک نوین و بالاخره انقلاب سوسیالیستی را به سر برساند. بنابراین این سه طبقه که اکثریت قریب به 90 در صد جامعه مستعمره - نیمه فیودالی ما را می سازند، نیروی اصلی انقلاب محسوب می گردند.

بورژوازی ملی که دارای خصلت دوگانه است، به عنوان طبقه بین البینی به حساب می آید. این طبقه وقتی زیر فشار امپریالیزم قرار می گیرد، در صدد بر انداختن آن بر می آید و وقتی مالک کارخانه است، به استثمار می پردازد و به آسانی

میل به وحدت با انقلابیون نمی کند و الی که انقلابیون از لحاظ عینی و ذهنی در جامعه قابل قبول باشند. تشکیل جبهه متحد در انقلاب دموکراتیک نوین، چیزی جز وحدت پرولتاریا با بورژوازی ملی نیست. این جبهه که شکل و فورم خاصی ندارد، عبارت از یک همسویی میان نیروهای انقلاب جهت برانداختن دشمن مشترک ساخته می شود. پرولتاریا در این جبهه سیاست وحدت - مبارزه را با بورژوازی ملی به پیش می برد. از مبارزه اش بر ضد امپریالیزم استقبال و آن را تقویت می نماید و در برابر سازشکاری های آن با امپریالیزم مبارزه می کند.

در شرایط کنونی که کشور ما مورد اشغال قرار گرفته، دلالتان امپریالیستی تلاش دارند تا جریان های سیاسی و اقتصادی کشور را به باداران شان بسپارند. فشار بر بورژوازی ملی و تبدیل لایه های بالایی آن به بورژوازی کمپرادور، این طبقه را در حالت بدی قرار داده است. با این همه در شرایط کنونی بخشی از قشر زیرین این طبقه با قشر مرفه خرده بورژوازی و کولاک ها که به بورژوازی ده معروف اند، در جامعه ما وجود دارند، لذا پرولتاریا قادر است با آنها جبهه متحد ملی بسازد و نگذارد این همه نیرو در کنار امپریالیزم قرار گیرد.

پس در انقلاب دموکراتیک نوین، نیروهای محرک انقلاب؛ طبقات کارگر، دهقان و خرده بورژوازی بوده، بورژوازی کمپرادور و ملاکان ارضی دو طبقه ضد انقلابی و وابسته به امپریالیزم اند که در انقلاب دموکراتیک نوین سرنگون می گردند، در حالیکه بورژوازی ملی طبقه بینابینی بوده خصلت دوگانه دارد و در جبهه متحد با پرولتاریا در وحدت قرار می گیرد.

جنگ خلق و راه محاصره شهرها از طریق دهات

کشور ما که بعد از 11 سپتامبر مورد یورش مستقیم و نظامی امپریالیزم امریکا و متحدان دیگر امپریالیستی اش در پیمان ناتو قرار گرفت، به جامعه ای مستعمره مبدل گشت و از جایکه در دهات تولید فیودالی حاکم است، مستعمره - نیمه فیودالی سیمای اصلی آن را تشکیل داد. در چنین شرایطی انقلابیون از یک طرف جهت کسب استقلال و نجات کشور از حالت مستعمره، با امپریالیزم امریکا به مبارزه می پردازند و از سوی دیگر جهت سرنگونی فیودالیزم برای ایجاد جامعه دموکراتیک به براندازی ملاکان ارضی مبادرت می ورزند.

امپریالیستها که علاوه بر نیروهای متجاوز خودی، دولت مزدور، اردو و پولیس سرکوبگر، استخبارات، محکمه، زندان و پول های سرشاری در اختیار دارند و در کنار آن از منظرهای گوناگون حضور خود را به نام «فرصت طلایی» از حنجره های وطنفروشان بورژوا، روشنفکران تسلیم طلب، قوماندانان جهادی و طالبی، وطنفروشان خلقی و پرچمی وغیره تبلیغ می کنند و این اشغال را برای درازمدت با تبلیغاتی چون دموکراسی، جهانی شدن، مدرنیته، جامعه مدنی، برابری حقوق زن و مرد وغیره در ذهنیت توده ها القاء می نمایند، برای کمونیست ها براندازی چنین ساختاری اگر از یک طرف آسان نیست، از سوی دیگر در کوتاه مدت ممکن نمی باشد.

در هم کوبیدن این ساختار با ابزاری چون مبارزات علنی و قانونی، نشرات، اعتصاب، تحصن، اعلامیه، مظاهره وغیره ممکن نبوده، راهی جز اینکه باید سلاح گرفت و تمام این اشکال مبارزاتی را در خدمت جنگ خلق قرار داد، وجود ندارد. پس در شرایط کنونی یگانه راهی که انقلاب دموکراتیک نوین قادر است از معبر آن بگذرد و پرولتاریای ظفرمند بر شکست امپریالیزم بیرق خود را به اهتزاز در آورد، جنگ توده ای طولانی با محاصره شهرها از طریق دهات می باشد. آغاز

چنین جنگی به تدارک کافی، آماده شدن شرایط عینی و ذهنی نیاز دارد که باید از هر نوع چپ روی، راست روی، کودتاگرایی، مشی چریکی و گوارستی پرهیز گردد.

آغاز جنگ خلق و ایجاد پایگاه های نبرد مسلحانه در کوهستان های دهات، بدون رهبری حزب طبقه کارگر به عنوان پیشاهنگ دلاور که در آن وحدت کارگران و دهقانان تأمین شده باشد و روشنفکران انقلابی پروسه ی مرز زدایی خود با پرولتاریا را در تیوری و عمل به سر رسانده باشند، ممکن نیست؛ چیزی که کشور ما تا هنوز از دستیابی به آن محروم بوده، جهت رسیدن به چنین پیشاهنگی به عنوان وظیفه مبرم کنونی تلاش می نماید.

ایجاد پایگاه های رزمی انقلابیون (به شرایط درونی، وضعیت منطقی و بین المللی ارتباط می گیرد) برای ادامه ی جنگ توده ای طولانی در کوهستان های دهات کشور که در آن دهقانان نیروی اصلی و پرولتاریا نیروی هدایتگر می باشد، قدم به قدم به سوی شهرها که مراکز اصلی قدرت نیروهای اشغالگر و ارتش مزدور می باشند، پیش رفته، با پشت سر گذاشتن دفاع استراتژیک و عبور به تهاجم استراتژیک، با محاصره شهرها تومار امپریالیزم، دولت دست نشانده و طبقات حامی آنها را بر می چیند. تجربه ی جنگ ضد شوروی نشان داد که جهت مقابله با نیروهای تا دندان مسلح اشغالگران، راهی جز پناه بردن به کوهستان های دوردست و از آن طریق پیشبرد نبرد خلق ممکن نمی باشد.

سازمان ما مشی مبارزاتی خود را در شرایط کنونی بر راندن اشغالگران و سقوط دولت مزدور گذاشته، تشکیل حزب و تدارک جهت براه انداختن جنگ خلق را از وظایف اصلی و محوری خود می داند و تمام اشکال دیگر مبارزه را در خدمت این مشی قرار می دهد. سازمان ما معتقد است که هرگاه برای آغاز نبرد خلق شرایط مساعد گردد، ولی به امر عظیم تشکیل حزب دست نیابد، هرگز این آغاز را به چنان فرصتی موکول نخواهد کرد، زیرا در چنان شرایطی بهتر می توان پیشاهنگ را ساخت و اعضای سازمان در میان آتش و خون از آزمون سختی خواهند گذشت و در حزب پرولتری زنده و آبدیده ای جا خواهند گرفت. در جهان سازمان هایی هستند که تا امروز قادر به تشکیل حزب نشده، ولی درگیر جنگ توده ای طولانی می باشند.

پیشاهنگ

پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاحي جز سازمان ندارد. (لنین)

تلاش در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر از وظایف مرکزی و مبرم سازمان ماست، زیرا بدون تشکیل چنین حزبی، هیچ سازمانی قادر به رهبری زحمتکشان نبوده، بدون آن پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و رسیدن به سوسیالیزم و کمونیسم ناممکن می باشد. در مورد تشکیل حزب کمونیست (مائویست) افغانستان و اینکه واقعیت این حزب با نامش چقدر خوانایی دارد، در بخش گذشته صحبت کردیم.

حزب طبقه کارگر در جریان کار عملی و مبارزه ایدئولوژیک از وحدت مارکسیست-لنینیست ها به میان می آید (عده ای از احزاب مارکسیستی که به گستردگی حزب پرولتری می رسند، خود را به وحدت سازمان های مارکسیستی مقید ندانسته، حزب را اعلام می کنند و بعد از آن پروسه وحدت را به پیش می برند). این حزب در ابتدای تشکیل اش مطمئناً آنقدر بزرگ و همه گیر نخواهد بود که قادر به رهبری توده ها به طور کامل گردد، اما بعد از تأسیس قدم به قدم رشد کرده، به جایی می رسد که چنین توانایی را می یابد. صفوف این حزب در آغاز از روشنفکران انقلابی پر گشته و با گذشت زمان از

یک طرف ترکیب طبقاتی آن عوض شده، پیشروان پرولتاریا و دیگر زحمتکشان در آن وارد می شوند و از سوی دیگر روشنفکران انقلابی با پوست اندازی در پراتیک انقلابی، آگاهی بیشتر طبقاتی، دانش مارکسیستی، کسب اخلاق پرولتری و مبارزه ایدئولوژیک در موقعیت طبقه کارگر قرار می گیرند و به اینصورت حزب در میان زحمتکشان مطرح گردیده، جنبش کمونیستی با جنبش طبقه کارگر پیوند می خورد.

آموزش سیاسی - تیوریک و مبارزه ایدئولوژیک از یک طرف و تغییر ترکیب طبقاتی حزب از سوی دیگر با شیوه کار صحیح از عواملی اند که صفوف حزب را پرولتری ساخته، به تحکیم و پاکیزگی خصلت طبقاتی و یکپارچگی آن خدمت می کند.

سازمان ما حضور در داخل کشور، کار در میان توده ها و پیوند با آنان را از وظایف فوری خود می داند، زیرا بدون چنین پیوندی ایجاد حزب طبقه ی کارگر با معیارات مارکسیستی همخوانی نداشته، چنان حزبی هرگز قادر به تحلیل اوضاع و پیشاهنگی و جسارت در رهبری زحمتکشان نخواهد شد.

پس تشکیل چنین حزبی از یک طرف با رشد فکری و توده ای شدن سازمان های مارکسیستی و از سوی دیگر وحدت این سازمان ها از طریق مبارزه ی ایدئولوژیک، مشخص شدن اختلافات اساسی و تلاش درست در جهت رفع این اختلافات در تیوری و پراتیک ممکن می باشد.

کار مشترک و انتقاد از تمایل به وحدت، بدون چشم پوشی از کمبودها، میان سازمان های این جنبش، آن هم در جریان کار عملی و بستر توده ها میسّر می گردد. هرگونه اتحادهایی که برای تشکیل حزب طبقه کارگر در بیرون از کشور با بحث های روشنفکرانه و جدا از پراتیک انقلابی صورت گیرد، به ایجاد چنین پیشاهنگی منجر نخواهد شد. به جای پیشاهنگ پرولتری، مجمعی از روشنفکران خرده بورژوازی پر مدعا ولی بی عمل را به میان خواهد آورد که هرگز قادر به رهبری جنبش خروشان توده ها جهت ایجاد تحول عمیق اجتماعی نخواهد شد.

سازمان ما با اینکه ایجاد حزب طبقه کارگر را از اساسی ترین وظایف اش می داند، معتقد است که حزب واقعی نه در زیر سقف ها، که باید میان توده ها ایجاد گردد و در این راه هرگونه شتابزدگی، نادقتی، ذوق زدگی و فرمایش بیرونیان را مردود دانسته، آن را خطای بزرگ برای تمام مراحل ستراتیژیک اش می داند. سازمان ما با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص و مبارزه بر ضد هر نوع گرایش های اپورتونیستی و فرکسیونستی در درون جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه، مخالف وحدت های غیرمارکسیستی و زودگذر بوده، انجام چنین پروسه ای را در پراتیک و در بستر داغ مبارزه توده ای ممکن می داند و با این شرایط به تمام گروه های جنبش که معتقد به مستعمره - نیمه فیودالی بودن کشور باشند، دست همکاری دراز می کند و بهترین معیار برای درست بودن تیوری را، پراتیک می داند.

پیشاهنگ پرولتری که در پراتیک داغ مبارزات توده ای ایجاد گردد، از آگاهی و احساس طبقاتی، روحیه خدمت به خلق و انضباط پولادین برخوردار بوده، با درک بلشویکی از مشکلات انقلاب، جایی برای روشنفکران پر مدعا، خارج نشین و انحصارطلب نمی ماند و بنابراین بدون شک قادر به رهبری خلق افغانستان شده می تواند؛ در میان اعضای آن وحدت کامل ایدئولوژیک، سیاسی، رهبری و برنامه به وجود می آید و با ابزار برای انتقاد و انتقاد از خود و رعایت سانترالیزم دموکراتیک، هر روز صفوف خود را بیشتر صیقل زده، قله های بلند پیروزی را تسخیر خواهد کرد.

انترناسیونالیزم پرولتری

همبستگی پرولتاریای بین‌المللی با شعار جاودان رهبر پرولتاریای جهان (مارکس) که پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید، با تحلیل عمیق از جهانی بودن سرمایه و پرولتاریا و اینکه زحمتکشان جهان باید متحدانه بر ضد سرمایه و استثمار پیا خیزند و جامعه کمونیستی بی طبقه را برای بشریت رقم زنند، پیوند دارد. برای اینکه مبارزات پرولتاریایی از رهبری واحد و متشکلی برخوردار شود، رهبران طبقه ی کارگر، انترناسیونال اول، دوم و سوم (کمیترن) را سازمان دادند که به علت نفوذ ریویزیونیست های اول و دوم از میان رفت و بالاخره در زمان ستالین، کمیترن به کمفرم که جمعی از نمایندگی کشورهای سوسیالیستی را در خود داشت، به میان آمد و بعد با تسلط ریویزیونیزم خروشچنی از میان رفت.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جاآ) که تعداد معدودی از احزاب و سازمان های «مائوئیستی» را در خود جا داده و به چند زبان نشرات دارد، هر چند گاهی به پیش تلقی شده می تواند، اما تا حال نه تنها قادر نشده بخش مهمی از چپ مائوئیستی و طرفداران اندیشه ی مائو را متشکل سازد، که گراف اعضای آن نسبت به زمان ایجاد اندکی افول کرده، تا حال پاسخگوی خواست های جهانی این جنبش در تیوری و پراتیک نشده است. تفکر حاکم بر «جاآ» که باید احزاب کمونیستی کشورهای مختلف زیر نظر و با طرح و کوشش آن به وجود آید و عمدگی شرایط مشخص کشورها منتفی قرار داده می شود، خود به خود فعالیت کمونیست ها و تلاش توده ای آنان در داخل کشورها و معیارهای ساختن احزاب واقعی را زیر سؤال می برد. نقش محوری حزب کمونیست انقلابی امریکا و رهبر آن «باب آواکیان» در تحلیل از اوضاع جهانی و پیروی نعل به نعل احزاب دیگر که با شرایط متفاوتی قرار دارند، از کمبودهایی است که احزاب وابسته به آن را از رشد لازمی باز داشته است.

سازمان انقلابی افغانستان در اوضاع کنونی که امپریالیزم با نظم نوین جهانی اش تصمیم دارد عمر استثمار و سرمایه را افزایش دهد، با اینکه در میان سه تضاد اساسی جهان (تضاد میان خلق و امپریالیزم، تضاد میان کار و سرمایه و تضاد میان امپریالیست ها)، تضاد خلق با امپریالیزم را عمده می داند، ضرورت همکاری و همگامی کمونیست ها را در سرتاسر جهان از هر وقت بیشتر می طلبد و برآوردن واقعی این آرزو را زمانی میسر می داند که کمونیست ها با در نظر داشت شرایط مشخص کشورهای شان با تبارز نیرومند، جنبش انترناسیونالیستی قدرتمندی را بیافرینند. فراموش نمودن مناسبات درونی و بیرونی و حفظ تعادل میان این دو (فراموش کردن یکی و پُر بها دادن به دیگری) اشتباه ستراتیژیک است که هم به انترناسیونالیزم پرولتری و هم به مبارزات این احزاب در کشورهای شان شدیداً لطمه می زند.

سازمان انقلابی افغانستان با تدویر اولین کنگره اش (کنگره مؤسس)، این تحلیل و این مشی انقلابی را به پیشگاه جنبش چپ کمونیستی افغانستان و کمونیست های جهان ارائه می دارد و بدون کوچکترین تزلی در بستر داغ مبارزات توده ای راهش را تا نابودی کامل طبقات و سرمایه داری و ایجاد جامعه بی طبقه به پیش می برد.

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش!

